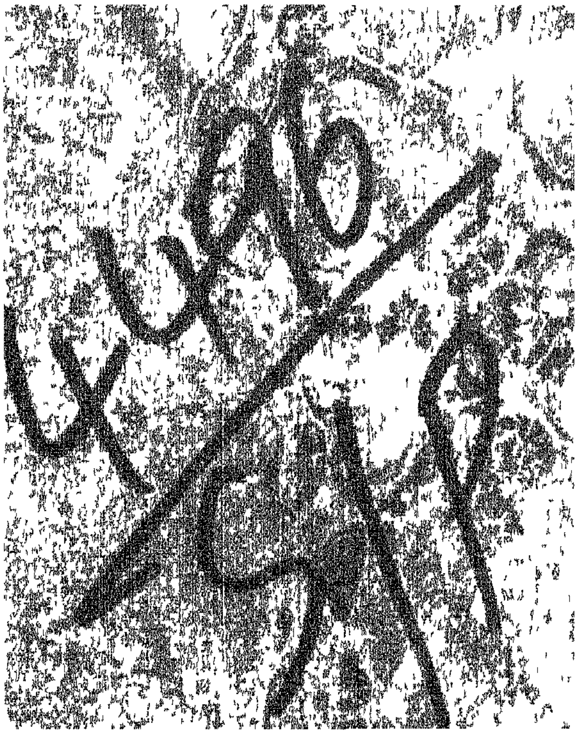


[illegible]

[illegible]

در مطبع نامی گرامی منشی نولکشور [illegible] زیب طبع پوشید

[illegible]

[illegible]

در مطبع نامی گرامی مشهور منشی نولکشور بتصحیح تمام طبع گردید

اشتہار [illegible] کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہے جس کی فہرست
مفصل ہر ایک [illegible] میں کتب [illegible] ملاحظہ [illegible] اعلیٰ حالت کتب کے
معلوم [illegible] قیمت بھی [illegible] (اس کتاب کے [illegible] کے تین صفحہ [illegible] میں [illegible]
[illegible] تاکہ ہر فن کی یہ کتاب [illegible] اس فن کی اور [illegible] کا ریکارڈ [illegible]
قدر دانوں کو آگاہی کا ذریعہ حاصل

کتب صرف عربی

میزان الصرف [illegible] کتب — [illegible] کتاب صرف
کی [illegible] منظوم [illegible] ابواب صرف —
[illegible] شرح میزان — یہ ایک نادر شرح [illegible]
[illegible] مولوی عبدالحی صاحب —
مجموعہ میزان الصرف — مع تکملہ تحشی مولوی [illegible]
[illegible] مولوی محمد عبدالرحمن شاکر تخلص [illegible] کتب مفصل
[illegible] ہیں —

۱ میزان الصرف ۲ — ضمیمہ جدیدہ ۳ —
[illegible] ۴ — منشعب [illegible] ۵ — منشعب منظوم
۶ [illegible] منشعب ۷ — تصاریف نافعہ
۸ — [illegible] ۹ — [illegible] ابواب [illegible]

شرح میزان الصرف — مصنفہ مولوی
[illegible] علی دہلوی —
[illegible] شرح [illegible] مسائل [illegible] مصنفہ مولوی
[illegible]

صرف میر — مصنفہ میر سید شریف الدین
[illegible] —
دستور المبتدی — مصنفہ مولوی [illegible]
[illegible] مولوی محمد [illegible]

جامع التعلیلات — صرف صغیر و کبیر ابواب صرف [illegible]
شرح رسالہ الصرف — از مولوی [illegible] [illegible]
فصول اکبری — یہ رسالہ [illegible] منظوم [illegible]
ابواب مجرد رسالہ [illegible] [illegible] علی
رسالہ لامیہ تصنیف [illegible] محمد [illegible]
محشی صرف میں —
رکاز الاصول — شرح فصول اکبری مصنفہ
مولوی عنایت علی —
مراح الارواح — مصنفہ احمد بن علی بن مسعود —
شافیہ محشی — از تصنیف علامہ ابن حاجب
شرح شافیہ — فارسی زبان از ملا محمد سید [illegible]
رضی شرح شافیہ — مصنفہ محمد بن حسن استرآبادی
مجموعہ جوہر منظوم — رسالہ المرأۃ الصرف
مسائل صرف کے نظم میں تصنیف [illegible]

کتب نحو عربی

مجموعہ نحو میر شامل چند کتب تحشی
۱ — نحو میر — از میر سید شریف علامہ — ۲ — مائۃ عامل
۳ — جمل ۴ — خلاصہ — ۵ — تتمہ — ۶ — [illegible]
ضریری محشی — مصنفہ امام ابو [illegible] علی
[illegible] —

فصل اول در ذکر ماضی فصل دوم در ذکر مستقبل فصل
سوم در ذکر امر و نهی فصل چهارم در ذکر اسم فاعل و اسم مفعول
فصل پنجم در شناختن [illegible] با او آنچه بدان تعلق دارد
چون مضمون این باب در فاتحه الجمله مقدم شده دانسته درین محل
دو کلمه نوشته شد تا کتاب [illegible] از آنکه باب دوم در شناختن
اجناس اسما و افعال [illegible] آن و این باب پنج فصل است
فصل اول در [illegible] اجناس و معرفت آن بدانکه [illegible]
[illegible] و اسما [illegible] آن هفت است صحیح [illegible] شناخت
اما صحیح آن باشد که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
باشد که [illegible] از حروف [illegible] حرف علت باشد حروف
علت سه است واو و الف و یا [illegible] باشد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على ما خص الانسان و انطق له اللسان بجماعات مختلفة من لغات مختلفة ليعبر بها عن الصدور من الحاجات في مجاري الامور و العادات و الصلوة على رسوله محمد سيد البشر المخصوص بطيب النشر و على آله و اصحابه هداة الانام و حماة الاسلام بدانكه اين كتابيست مشتمل بر تصريف سخن عرب كه جمله وى پنج بابست و مضمون هر باب مشتمل بر پنج فصلست و نام وى پنج گنجست

باب اول در شناختن مجارى صرف افعال و اسماء و در وى پنج فصل

اصل او رءاس و بؤس ... بوده [illegible] پیش

بوده است فصل دوم در جایی که دو همزه در اول کلمه جمع شوند و همزه

اول متحرک باشد و دوم ساکن واجب است که همزه دوم را بدل کنند بحرفی که مناسب

حرکت همزه اول چون آمن و اومن و ایمانا که در اصل ءامن و ءؤمن

و اءمانا بوده است ابدال در اصل اول جایز است اگرچه [illegible] و در اصل دوم

واجب این حکم در همه بابها معروف است قانون اگر همزه متحرکه باشد

ما قبل آن ساکن روا باشد که حرکت همزه را نقل کنند بما قبل و همزه را حذف

کنند برای تخفیف چون یسل و قد افلح که در اصل یسأل و قد أفلح بوده است

فصل سوم در حروف معتل بدانکه حروف علت را در کلام عرب تعلیل

داده اند ازین جهت گاهی حرف را حذف کنند و گاهی بدل و گاهی ساکن

و تعلیل ترین ایشان الف است پس باید که الف همیشه ساکن باشد

و ما قبل مفتوح [illegible] چون [illegible] متحرک باشد [illegible] ساکن [illegible]

همزه باشد چون راس و سال [illegible] و بؤس [illegible]

و الف [illegible] فتحه و یا [illegible] کسره بدانکه حروف معتل [illegible] باشد

مگر جایی چند که درین محل یاد کنیم انشاء الله تعالی اول آنکه چون [illegible] واو یا باشد

ومعتل بر دو گونه است معتل بیک حرف و معتل بدو حرف معتل بیک حرف
سه گونه است معتل فا چون وعد و یسر و معتل عین چون
قال و باع و بات و نام و معتل لام چون دعی و رمی و دلو و ظبی و معتل
بدو حرف دو نوع است لفیف مفروق و لفیف مقرون اما لفیف مفروق
آن باشد که بجای فای فعل و لام فعل وی حرف علت باشد چون وقی
و وحی و لفیف مقرون آن باشد که بجای عین فعل و لام فعل وی حرف
علت باشد چون طوی و طی و مضاعف آن باشد که دو حرف صحیح او
از یک جنس باشد و آن بر دو نوع است مضاعف ثلاثی و مضاعف رباعی
اما مضاعف ثلاثی آن باشد که عین و لام وی از یک جنس باشد چون فرّ و عدّ
که در اصل فرر و عدد بوده است و مضاعف رباعی آن باشد که فا و لام
اول و عین و لام ثانی وی از یک جنس باشد چون زلزل و ذبذب

فصل دوم در صرف مهموز بدانکه حرف مهموز با حرف [illegible]
جای که بود اصل بیرون آید **اصل اول** همزه منفرده که ساکن باشد در
اسم یا فعل روا باشد که او را بدل کنند بحرف علت موافق حرکت ما قبل
همزه چون راس و کاس و بوس و ذیب و بیر و یاخذ و یوخذ و [illegible]

وما قبل او مکسور آن را یا گردد چون میزان و ایجل که در اصل موزان و
اوجل بوده است سوم آنکه یا واو گردد چون یا ساکن ماقبل او ضم
شود چون یوسر و یوقن که در اصل ییسر و ییقن بوده است قانون
هرگاه یا ساکن باشد و ماقبل آن مضموم آن یا واو گردد چنانکه بالا گذشت
چهارم آنکه هر واو و یا که در فاء کلمه باب افتعال واقع باشند تا گردد و تا در تا
مدغم شود چون اتّقد و اتّقی و اتّسر که اوتقد و اوتقی و ایتسر بوده اند مثل این
همه باب تعلیل و تغییر بسیار افتد دیگر باب تفعیل و تفعّل و
تفاعل و مفاعله که صرف این چهار باب صرف صحیح ... باشد و سیاقت
صرف وی نیست از باب فعَل یفعُل اجوف واوی بین فی الماضی مضموم فی الغابر
چون القول گفتن اثبات فعل ماضی معروف قال قالا
قالوا قالت قالتا قلن قلتَ قلتما قلتم قلتِ قلتما قلتنّ قلتُ قلنا
اثبات فعل ماضی مجهول قیل قیلا قیلوا قیلت قیلتا
قلن قلتَ قلتما قلتم قلتِ قلتما قلتنّ قلتُ قلنا اثبات فعل
مضارع معروف یقول یقولان یقولون تقول
تقولان یقلن تقول تقولان تقولون تقولین تقولان تقلن

در باب فَعَلَ یَفْعِلُ بفتح العین فی الماضی وکسرها فی الغابر دو باب فَعِلَ
یَفْعِلُ بکسر العین فیهما آن واو از مستقبل بیفتد چون وَجَبَ یَجِبُ و وَمِقَ یَمِقُ
که در اصل یَوْجِبُ و یَوْمِقُ بوده است قانون هر واو که میان یاء و کسره
لازم افتد و حرکت یا مخالف واو بود آن واو بیفتد چون یَعِدُ و مانند آن
وچون واو از یَعِدُ بیفتد از تَعِدُ و اَعِدُ و نَعِدُ نیز بیفتد تا حکم باب مختلف نگردد
اگرچه واو میان یاء و کسره نیست و در یُوجِبُ واو نیفتاد زیرا که حرکت یا موافق
واو است وچون واو از مستقبل بیفتد روا باشد که از مصدر او نیز بیفتد
چون عِدَةً و زِنَةً قانون فعل از وجه اعلال اصل است
و مصدر فرع وی و این نزدیک کوفیانست و نزدیک بصریان مصدر
اصل است و فعل فرع وی از وجه اشتقاق چون خواهند که
فرع را با اصل برابر کنند ایشان از تصحیح و اعلال به یکدیگر قیاس کنند
چون قام قیاما و قاوم قِواما واو در قیاما متغیر شد زیرا که در قام متغیر
شده است و در قِواما سلامت ماند از آنچه در قاوم سالم مانده است
دوم آنکه واو یا گردد در مصدر باب افعال و استفعال چون اَوْقَدَ
ایقادا و استوقد استیقادا قانون هر واو که ساکن باشد

[illegible]

اقتتالین اقتتالین [illegible]

[illegible] با نون ثقیله [illegible]

[illegible]

[illegible] مستقبل مجهول یُقتتل یُقتتلان

[illegible] اقتتلا [illegible] امر حاضر معروف

اقتتل اقتتلا اقتتلوا [illegible] امر حاضر مجهول لتُقتتل لتُقتتلا لتُقتتلوا

[illegible] امر غائب معروف لیقتتل لیقتتلا لیقتتلوا

لتقتتل لتقتتلا لیقتتلن [illegible] امر غائب مجهول لیُقتتل لیُقتتلا

[illegible] امر حاضر معروف

با نون ثقیله [illegible] ان

امر حاضر [illegible] با نون [illegible]

[illegible] امر غائب معروف

با نون [illegible] ات

لیقتتلن [illegible] امر غائب مجهول با نون

[illegible]

[illegible]

أُقَالُ نُقَالُ اثبات فعل مضارع مجهول يُقَالُ يُقَالَانِ
يُقَالُونَ تُقَالُ تُقَالَانِ يُقَلْنَ تُقَالُ تُقَالَانِ تُقَالُونَ
تُقَالِينَ تُقَالَانِ تُقَلْنَ أُقَالُ نُقَالُ نفی تاکید بلن در فعل مستقبل
معروف لَنْ يَقُولَ لَنْ يَقُولَا لَنْ يَقُولُوا لَنْ تَقُولَ لَنْ تَقُولَا لَنْ يَقُلْنَ لَنْ تَقُولَ
لَنْ تَقُولَا لَنْ تَقُولُوا لَنْ تَقُولِي لَنْ تَقُولَا لَنْ تَقُلْنَ لَنْ أَقُولَ لَنْ نَقُولَ نفی تاکید
بلن در فعل مستقبل مجهول لَنْ يُقَالَ لَنْ يُقَالَا لَنْ يُقَالُوا لَنْ تُقَالَ
لَنْ تُقَالَا لَنْ يُقَلْنَ لَنْ تُقَالَ لَنْ تُقَالَا لَنْ تُقَالُوا لَنْ تُقَالِي لَنْ تُقَالَا لَنْ تُقَلْنَ لَنْ أُقَالَ
لَنْ نُقَالَ نفی جحد بلم در فعل مضارع معروف لَمْ يَقُلْ لَمْ يَقُولَا
لَمْ يَقُولُوا لَمْ تَقُلْ لَمْ تَقُولَا لَمْ يَقُلْنَ لَمْ تَقُلْ لَمْ تَقُولَا لَمْ تَقُولُوا لَمْ تَقُولِي لَمْ تَقُولَا لَمْ تَقُلْنَ
لَمْ أَقُلْ لَمْ نَقُلْ نفی جحد بلم در فعل مضارع مجهول لَمْ يُقَلْ لَمْ يُقَالَا
لَمْ يُقَالُوا لَمْ تُقَلْ لَمْ تُقَالَا لَمْ يُقَلْنَ لَمْ تُقَلْ لَمْ تُقَالَا لَمْ تُقَالُوا لَمْ تُقَالِي لَمْ تُقَالَا
لَمْ تُقَلْنَ لَمْ أُقَلْ لَمْ نُقَلْ لام تاکید بانون ثقیله در فعل مستقبل معروف
لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَانِّ لَيَقُولُنَّ لَتَقُولَنَّ لَتَقُولَانِّ لَيَقُلْنَانِّ لَتَقُولَنَّ لَتَقُولَانِّ لَتَقُولُنَّ
لَتَقُولِنَّ لَتَقُولَانِّ لَتَقُلْنَانِّ لَأَقُولَنَّ لَنَقُولَنَّ لام تاکید بانون
ثقیله در فعل مستقبل مجهول لَيُقَالَنَّ لَيُقَالَانِّ

... ماضی مجهول با نون ثقیله ...

... اسم فاعل قائل قائلان ...

... اسم مفعول مقول ...

... قانون ...

قول بود واو الف گشت قال شد زیرا که واو متحرک باشد ما قبل

آن مفتوح و کلمه از التباس محفوظ باشد و در آن کلمه تعلیل

دیگر از جنس وی پیشتر نباشد و معنی آن واو یا که صحیح آن نیز ...

نباشد و نیز مصدر و جمع نباشد آن واو یا الف گردد چون قال و باع و ...

... [illegible] ...

زیرا که از التباس ... ایمن نیست و در قوی ... الف ...

... تعلیل دیگر از جنس وی افتاده است و ...

[illegible] اُقتُلانِّ [illegible] امر حاضر معروف بانون خفيفه [illegible]

[illegible] امر حاضر مجهول بانون ثقيله [illegible]

[illegible] امر غائب معروف بانون ثقيله [illegible]

[illegible] امر غائب مجهول بانون ثقيله [illegible]

[illegible] نهي حاضر معروف لا تَقتُلْ لا تَقتُلا

لا تَقتُلوا لا تَقتُلي لا تَقتُلا لا تَقتُلنَ نهي حاضر مجهول لا تُقتَلْ لا تُقتَلا

لا تُقتَلوا لا تُقتَلي لا تُقتَلا لا تُقتَلنَ نهي غائب [illegible]

لا يَقتُلْ لا يَقتُلا لا يَقتُلوا لا تَقتُلْ لا تَقتُلا لا يَقتُلنَ لا اَقتُلْ لا نَقتُلْ [illegible]

غائب مجهول لا يُقتَلْ لا يُقتَلا لا يُقتَلوا لا تُقتَلْ لا تُقتَلا لا يُقتَلنَ

لا اُقتَلْ لا نُقتَلْ نهي حاضر معروف بانون ثقيله لا تَقتُلَنَّ

لا تَقتُلانِّ لا تَقتُلُنَّ لا تَقتُلِنَّ لا تَقتُلانِّ لا تَقتُلْنانِّ نهي حاضر

مجهول بانون ثقيله لا تُقتَلَنَّ لا تُقتَلانِّ لا تُقتَلُنَّ لا تُقتَلِنَّ

لا تُقتَلانِّ لا تُقتَلْنانِّ نهي غائب معروف بانون ثقيله

لا يَقتُلَنَّ لا يَقتُلانِّ لا يَقتُلُنَّ لا تَقتُلَنَّ لا تَقتُلانِّ لا يَقتُلْنانِّ لا اَقتُلَنَّ لا نَقتُلَنَّ

نهي غائب مجهول بانون ثقيله لا يُقتَلَنَّ لا يُقتَلانِّ

[illegible]

[illegible] نقل کردند تا [illegible]

یکی شود یا آنکه [illegible] ساکن باشد [illegible] عین آن [illegible] جهت ثقل

تا [illegible] چون لم یقل لم [illegible] ولا تقل و لم یقل [illegible]

یقلن و لا تقلن تا آخر و اصل قال قول بود واو [illegible] گشت تا قال شد [illegible]

[illegible] واو یا [illegible] الف [illegible]

قال و باع و [illegible] مثال مقول و اصل مقول [illegible]

[illegible] نقل کرد [illegible] ساکن [illegible]

[illegible] مقول شد بعضی واو [illegible] حذف کردند [illegible]

والعلامة [illegible] و بعضی واو آخر را حذف کردند [illegible] زائد

اول بالحذف صرف معتل عین یائی از باب فعل یفعل بفتح العین

فی الماضی وکسرها فی الغابر چون [illegible] اثبات

فعل ماضی معروف [illegible]

۸

[illegible] واقعیت [illegible]

[illegible] گفته شد [illegible]

[illegible] اصل [illegible] نقل کرده

[illegible] شود

[illegible] واو واقع شد [illegible] شد

[illegible] قول [illegible] نقل کرده [illegible] چه

[illegible] واو [illegible] ساکن

[illegible] دلیل باشد [illegible] حرف واو [illegible] قیاس

[illegible] اصل قول بود واو حرف علت [illegible] متحرک

[illegible] ما قبل او [illegible]

[illegible] بعبارت الحرکت ما قبل [illegible]

[illegible] شد تقول در اصل تقول بود [illegible]

[illegible] نقل کرده [illegible] نقل شد برای موافقت باب [illegible]

موافقت [illegible] اگر ما قبل واو [illegible] ساکن باشد

[illegible] باشد چون [illegible] قال

[illegible] لتبعنانّ لابیعنّ لنبیعنّ

امر غائب با نون ثقیله فعل مستقبل

لیبیعنّ لیبیعانّ لیبیعنّ لتبیعنّ لتبیعانّ لیبعنانّ لتبیعنّ لتبیعانّ

لتبیعنّ لتبیعنّ لتبیعانّ لتبعنانّ لابیعنّ لنبیعنّ امر غائب

با نون ثقیله فعل مستقبل مجهول لیباعنّ لیباعانّ

لیباعنّ لتباعنّ لتباعانّ لیبعنانّ لتباعنّ لتباعانّ لتباعنّ لتباعنّ

لتباعانّ لتبعنانّ لاباعنّ لنباعنّ امر غائب با نون خفیفه

فعل مستقبل معروف لیبیعن لیبیعن لتبیعن لتبیعن

لتبیعن لتبیعن لابیعن لنبیعن امر غائب با نون خفیفه

فعل مستقبل مجهول لیباعن لیباعن لتباعن لتباعن

لتباعن لتباعن لاباعن لنباعن امر حاضر

معروف بع بیعا بیعوا بیعی بیعا بعن امر حاضر

مجهول لتبع لتباعا لتباعوا لتباعی لتباعا لتبعن امر

غائب معروف لیبع لیبیعا لیبیعوا لتبع لتبیعا لیبعن

امر غائب مجهول لیبع لیباعا لیباعوا لتبع لتباعا لیبعن

فعل ماضی مجهول اثباتش تُبُویِعَ تُبُویِعا تُبُویِعُوا تُبُویِعَتْ تُبُویِعَتا تُبُویِعْنَ تُبُویِعْتَ

تُبُویِعْتُما تُبُویِعْتُمْ تُبُویِعْتِ تُبُویِعْتُما تُبُویِعْتُنَّ تُبُویِعْتُ تُبُویِعْنا

فعل مضارع معروف اثباتش یَتَبایَعُ یَتَبایَعانِ

یَتَبایَعُونَ تَتَبایَعُ تَتَبایَعانِ یَتَبایَعْنَ تَتَبایَعُ تَتَبایَعانِ تَتَبایَعُونَ تَتَبایَعِینَ تَتَبایَعانِ تَتَبایَعْنَ

اَتَبایَعُ نَتَبایَعُ فعل مضارع مجهول اثباتش یُتَبایَعُ یُتَبایَعانِ یُتَبایَعُونَ

تُتَبایَعُ تُتَبایَعانِ یُتَبایَعْنَ تُتَبایَعُ تُتَبایَعانِ تُتَبایَعُونَ تُتَبایَعِینَ تُتَبایَعانِ تُتَبایَعْنَ

اُتَبایَعُ نُتَبایَعُ نفی تاکید بلن در فعل مستقبل معروف

لَنْ یَتَبایَعَ لَنْ یَتَبایَعا لَنْ یَتَبایَعُوا لَنْ تَتَبایَعَ لَنْ تَتَبایَعا لَنْ یَتَبایَعْنَ لَنْ تَتَبایَعَ لَنْ تَتَبایَعا

لَنْ تَتَبایَعُوا لَنْ تَتَبایَعِی لَنْ تَتَبایَعا لَنْ تَتَبایَعْنَ لَنْ اَتَبایَعَ لَنْ نَتَبایَعَ نفی تاکید

بلن در فعل مستقبل مجهول لَنْ یُتَبایَعَ لَنْ یُتَبایَعا لَنْ یُتَبایَعُوا

لَنْ تُتَبایَعَ لَنْ تُتَبایَعا لَنْ یُتَبایَعْنَ لَنْ تُتَبایَعَ لَنْ تُتَبایَعا لَنْ تُتَبایَعُوا لَنْ تُتَبایَعِی

لَنْ تُتَبایَعا لَنْ تُتَبایَعْنَ لَنْ اُتَبایَعَ لَنْ نُتَبایَعَ نفی جحد بلم در فعل

مستقبل معروف لَمْ یَتَبایَعْ لَمْ یَتَبایَعا لَمْ یَتَبایَعُوا لَمْ تَتَبایَعْ لَمْ تَتَبایَعا

لَمْ یَتَبایَعْنَ لَمْ تَتَبایَعْ لَمْ تَتَبایَعا لَمْ تَتَبایَعُوا لَمْ تَتَبایَعِی لَمْ تَتَبایَعا لَمْ تَتَبایَعْنَ لَمْ اَتَبایَعْ لَمْ نَتَبایَعْ نفی

جحد بلم در فعل مستقبل مجهول لَمْ یُتَبایَعْ لَمْ یُتَبایَعا لَمْ یُتَبایَعُوا

[illegible]

[illegible]

[illegible] نهی حاضر [illegible]

[illegible] نهی غائب

معروف با نون ثقیله لا یبیعنّ لا یبیعانّ لا یبعنانّ

لا تبیعانّ لا تبعنانّ لا ابیعنّ لا نبیعنّ نهی غائب مجهول با نون

ثقیله لا یباعنّ لا یباعانّ لا یباعنّ لا یبعنانّ لا تباعنّ لا تباعانّ لا یبعنانّ

لا اباعنّ لا نباعنّ نهی حاضر معروف با نون خفیفه

لا تبیعن لا تبیعن نهی حاضر مجهول با نون خفیفه لا تباعن

لا تباعن لا تباعن نهی غائب معروف با نون

خفیفه لا یبیعن لا تبیعن لا ابیعن لا نبیعن نهی

غائب مجهول با نون خفیفه لا یباعن لا تباعن

لا تباعن لا اباعن لا نباعن اسم فاعل بائع بائعان

بائعون بائعة بائعتان بائعات اسم مفعول مبیع

مبیعان مبیعون مبیعة مبیعتان مبیعات

[illegible]

لتبیعن [illegible] امر حاضر معروف بانون ثقیله [illegible]

[illegible] امر حاضر مجهول بانون ثقیله

[illegible] امر [illegible] لیبیعان

امر غائب معروف بانون ثقیله لیبیعن لیبیعان لیبیعن

لیبیعن لیبیعن لیبیعان لابیعن لیبیعن امر غائب

مجهول بانون ثقیله لیباعن لیباعان لیباعن لیباعن

لیباعان لیباعان لاباعن لتباعن امر حاضر معروف

بانون خفیفه بیعن بیعن بیعن امر حاضر مجهول بانون خفیفه

لتباعن لتباعن لتباعن امر غائب معروف بانون خفیفه

لیبیعن لیبیعن لیبیعن لابیعن لتبیعن امر غائب مجهول

بانون خفیفه لیباعن لیباعن لیباعن لاباعن لتباعن

نهی حاضر معروف لاتبع لاتبیعا لاتبیعوا لاتبیعی لاتبیعا لاتبعن

نهی حاضر مجهول لاتبع لاتباعا لاتباعوا لاتباعی لاتباعا

لاتبعن نهی غائب معروف لایبع لایبیعا لایبیعوا

لاتبع لاتبیعا لایبعن لاابع لانبع نهی غائب مجهول

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نفي تاكيد بلن در فعل

مستقبل معروف لن يخاف لن يخافا لن يخافوا

لن تخاف لن تخافا لن يخفن لن تخاف لن تخافا لن تخافوا

لن تخافي لن تخافا لن تخفن لن أخاف لن نخاف نفي تاكيد

بلن در فعل مستقبل مجهول لن يُخاف لن يُخافا

لن يُخافوا لن تُخاف لن تُخافا لن يُخفن لن تُخاف لن تُخافا

لن تُخافوا لن تُخافي لن تُخافا لن تُخفن لن أُخاف لن نُخاف

نفي جحد بلم در فعل مستقبل معروف لم يخف لم يخافا

لم يخافوا لم تخف لم تخافا لم يخفن لم تخف لم تخافا لم تخافوا لم تخا

لم تخافي لم تخافا لم تخفن لم أخف لم نخف نفي جحد بلم در فعل

مستقبل مجهول لم يُخف لم يُخافا لم يُخافوا لم تُخف

لم تُخافا لم يُخفن لم تُخف لم تُخافا لم تُخافوا لم تُخافي

[illegible] ... ماضی مستقبل [illegible]

[illegible]

[illegible] اقوال [illegible]

[illegible] ... شد [illegible] در اصل [illegible] یا [illegible] بود

[illegible] نقل [illegible] فاعل [illegible]

فاعل [illegible] در اصل [illegible] بود [illegible]

[illegible] واو [illegible] فاعل [illegible] در اصل [illegible] بود [illegible]

[illegible] آورده [illegible] گشت [illegible] شد بعد از آن [illegible]

[illegible] ساکن [illegible] شد [illegible] واو و ی

از باب فَعِلَ یَفْعَلُ بکسر العین فی الماضی وفتحها فی الغابر چون خوف

اثبات فعل ماضی معروف

خاف خافا خافوا خافت خافتا خفن خفتَ خفتما خفتم خفتِ خفتما خفتنّ خفتُ خفنا

اثبات فعل ماضی مجهول

خیف خیفا خیفوا خیفت خیفتا خفن خفتَ خفتما خفتم خفتِ خفتما خفتنّ خفتُ خفنا

اثبات فعل مستقبل معروف

یخاف یخافان یخافون تخاف

اُخِيفَنَّ اُخِفْنَ لِاُخَفْ لِنُخَفْ امر حاضر معروف بانون
ثقيله خَافَنَّ خَافَانِّ خَافُنَّ خَافِنَّ خَافَانِّ خَفْنَانِّ امر حاضر
مجهول بانون ثقيله لِتُخَافَنَّ لِتُخَافَانِّ لِتُخَافُنَّ لِتُخَافِنَّ
لِتُخَافَانِّ لِتُخَفْنَانِّ امر غائب معروف بانون ثقيله
لِيَخَافَنَّ لِيَخَافَانِّ لِيَخَافُنَّ لِتَخَافَنَّ لِتَخَافَانِّ لِيَخَفْنَانِّ لِاَخَافَنَّ لِنَخَافَنَّ
امر غائب مجهول بانون ثقيله لِيُخَافَنَّ لِيُخَافَانِّ
لِيُخَافُنَّ لِتُخَافَنَّ لِتُخَافَانِّ لِيُخَفْنَانِّ لِاُخَافَنَّ لِنُخَافَنَّ امر حاضر
معروف بانون خفيفه خَافَنْ خَافُنْ خَافِنْ امر
حاضر مجهول بانون خفيفه لِتُخَافَنْ لِتُخَافُنْ لِتُخَافِنْ امر
غائب معروف بانون خفيفه لِيَخَافَنْ لِيَخَافُنْ لِتَخَافَنْ
لِاَخَافَنْ لِنَخَافَنْ امر غائب مجهول بانون خفيفه لِيُخَافَنْ
لِيُخَافُنْ لِتُخَافَنْ لِاُخَافَنْ لِنُخَافَنْ نهی حاضر معروف
لَا تَخَفْ لَا تَخَافَا لَا تَخَافُوْا لَا تَخَافِیْ لَا تَخَافَا لَا تَخَفْنَ نهی حاضر
مجهول لَا تُخَفْ لَا تُخَافَا لَا تُخَافُوْا لَا تُخَافِیْ لَا تُخَافَا لَا تُخَفْنَ نهی
غائب معروف لَا يَخَفْ لَا يَخَافَا لَا يَخَافُوْا لَا تَخَفْ

[illegible] لام تاكيد با نون ثقيله

[illegible]

[illegible]

[illegible] مجهول با نون ثقيله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] لام تاكيد با نون خفيفه [illegible]

[illegible] صرف [illegible]

[illegible] لام تاكيد با نون خفيفه [illegible]

[illegible] صرف مجهول [illegible]

[illegible] امر حاضر معروف [illegible]

[illegible] امر حاضر مجهول [illegible]

[illegible] امر حاضر [illegible]

[illegible]

[illegible] امر حاضر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در اصل [illegible]

[illegible] قال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باب [illegible]

[illegible]

[illegible]

لا تخافا لا تخفن ... لا ... [illegible]

لا تخافن ... [illegible]

... معروف با نون ثقيله ... لا تخافن ... [illegible]

لا تخافنّ لا تخافانّ لا تخفنانّ نهي حاضر مجهول با نون ثقيله

لا تُخافنّ لا تُخافانّ لا تُخافُنّ لا تُخافِنّ لا تُخافانّ لا تُخَفْنانّ

نهي غائب معروف با نون خفيفه لا يخافنْ لا تخافنْ

لا يخافنْ لا تخافنْ لا تخافنْ لا تخافنْ لا أخافنْ لا نخافنْ نهي

غائب مجهول با نون خفيفه لا يُخافنْ لا تُخافنْ

لا يُخافنْ لا تُخافنْ ... نهي

حاضر معروف با نون خفيفه لا تخافنْ لا تخافنْ

لا تخافنْ نهي حاضر مجهول با نون خفيفه لا تُخافنْ لا تُخافنْ

لا تُخافنْ نهي غائب معروف با نون خفيفه لا يخافنْ

لا يخافنْ لا تخافنْ لا تخافنْ نهي غائب مجهول با نون

خفيفه لا يُخافنْ لا تُخافنْ لا تُخافنْ لا أُخافنْ لا نُخافنْ

فاعل خائف خائفان خائفون خائفة خائفتان

[illegible]

فعل [illegible]

[illegible]

اثبات فعل مضارع مجهول يُحْيَى يُحْيَيَانِ يُحْيَوْنَ تُحْيَى
تُحْيَيَانِ يُحْيَيْنَ تُحْيَى تُحْيَيَانِ تُحْيَوْنَ تُحْيَيْنَ تُحْيَيَانِ تُحْيَيْنَ
أُحْيَى نُحْيَى نفى تاكيد بلن در فعل مستقبل معروف
لَنْ يُحْيِيَ لَنْ يُحْيِيَا لَنْ يُحْيُوا لَنْ تُحْيِيَ لَنْ تُحْيِيَا لَنْ يُحْيِينَ لَنْ تُحْيِيَ
لَنْ تُحْيِيَا لَنْ تُحْيُوا لَنْ تُحْيِي لَنْ تُحْيِيَا لَنْ تُحْيِينَ لَنْ أُحْيِيَ لَنْ نُحْيِيَ
نفى تاكيد بلن در فعل مستقبل مجهول لَنْ يُحْيَى لَنْ يُحْيَيَا
لَنْ يُحْيَوْا لَنْ تُحْيَى لَنْ تُحْيَيَا لَنْ يُحْيَيْنَ لَنْ تُحْيَى لَنْ تُحْيَيَا لَنْ تُحْيَوْا
لَنْ تُحْيَيْ لَنْ تُحْيَيَا لَنْ تُحْيَيْنَ لَنْ أُحْيَى لَنْ نُحْيَى نفى جحد بلم
در فعل مستقبل معروف لَمْ يُحْيِ لَمْ يُحْيِيَا لَمْ يُحْيُوا
لَمْ تُحْيِ لَمْ تُحْيِيَا لَمْ يُحْيِينَ لَمْ تُحْيِ لَمْ تُحْيِيَا لَمْ تُحْيُوا لَمْ تُحْيِي لَمْ تُحْيِيَا لَمْ تُحْيِينَ
لَمْ أُحْيِ لَمْ نُحْيِ نفى جحد بلم در فعل مستقبل مجهول لَمْ يُحْيَ
لَمْ يُحْيَيَا لَمْ يُحْيَوْا لَمْ تُحْيَ لَمْ تُحْيَيَا لَمْ يُحْيَيْنَ لَمْ تُحْيَ لَمْ تُحْيَيَا لَمْ تُحْيَوْا لَمْ تُحْيَيْ

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باب سادس [illegible]

مثلاً دعو را اعلال این ابواب از آن قوانین که یاد کرده شد چنین آید

چون تأمل کرده شود دعا اگر در اصل دعو بوده است حرکت از

واو افتاد کرده با قبل داده شد واو در اصل متحرک بود و ما قبلش اکنون مفتوح شد

واو را الف گشت و بیفتاد از جهت اجتماع ساکنین تا آخر و غیر داد

[illegible] شد چون شش باب ثلاثی مجرد است پس شش باب را

در اعلال و تغییر ثلاثی مجرد قیاس کنند تا حکم اصل و فرع یکی باشد

صرف ناقص واوی از باب فَعَلَ یَفْعُلُ بفتح العین فی الماضی

وضمها فی الغابر اثبات فعل ماضی معروف

دَعَا دَعَوَا دَعَتْ دَعَتَا دَعَوْنَ دَعَوْتَ دَعَوْتُمَا دَعَوْتُمْ دَعَوْتِ

دَعَوْتُمَا دَعَوْتُنَّ دَعَوْتُ دَعَوْنَا اثبات فعل ماضی

مجهول دُعِيَ دُعِيَا دُعُوا دُعِيَتْ دُعِيَتَا دُعِينَ دُعِيتَ

لیعدن لیعدان لتعدن ... و امر حاضر معروف ... با نون ثقیله

لا تعدون لا تعدان لا تعدن ... امر حاضر مجهول

با نون ثقیله لیعدن لیعدان لیعدن لتعدن لتعدان لیعدنان لاعدن لنعدن

امر غائب معروف با نون ثقیله لیعدن لیعدان

لیعدن لتعدن لتعدان لیعدنان لاعدن لنعدن امر غائب

مجهول با نون ثقیله لیعدن لیعدان لیعدن لتعدن لتعدان

لیعدنان لاعدن لنعدن امر حاضر معروف با نون

خفیفه اعدن اعدن اعدن امر حاضر مجهول با نون خفیفه

لتعدن لتعدن لتعدن امر غائب معروف

با نون خفیفه لیعدن لیعدن لیعدن لاعدن لنعدن امر

غائب مجهول با نون خفیفه لیعدن لیعدن لیعدن

لاعدن لنعدن نهی حاضر معروف لا تعد لا تعدا لا تعدوا

لا تعدی لا تعدا لا تعددن نهی حاضر مجهول لا تعد

لا تعدا لا تعدوا لا تعدی لا تعدا لا تعددن نهی غائب معروف

لا یعد لا یعدا لا یعدوا لا تعد لا تعدا لا یعددن ...

لم تدعيا لم تدعين لم ادعُ لم ندعُ لا امر تاكيد با نون ثقيله

در فعل مستقبل معروف ليدعُوَنّ ليدعُوانّ ليدعُنّ لتدعُوَنّ

لتدعُوانّ ليدعُونانّ لتدعُوَنّ لتدعُوانّ لتدعُنّ لتدعِنّ لتدعُوانّ

لتدعُونانّ لادعُوَنّ لندعُوَنّ امر تاكيد با نون ثقيله

فعل مستقبل مجهول ليُدعَيَنّ ليُدعَيانّ ليُدعَوُنّ لتُدعَيَنّ

لتُدعَيانّ ليُدعَيْنانّ لتُدعَيَنّ لتُدعَيانّ لتُدعَوُنّ لتُدعَيِنّ لتُدعَيانّ

لتُدعَيْنانّ لادعَيَنّ لنُدعَيَنّ امر تاكيد با نون خفيفه در فعل

مستقبل معروف ليدعُوَنْ ليدعُنْ لتدعُوَنْ لتدعُنْ

لتدعِنْ لادعُوَنْ لندعُوَنْ امر تاكيد با نون خفيفه

در فعل مستقبل مجهول ليُدعَيَنْ ليُدعَوُنْ لتُدعَيَنْ لتُدعَوُنْ

لتُدعَيِنْ لادعَيَنْ لنُدعَيَنْ امر حاضر معروف

اُدعُ اُدعُوا اُدعُوا اُدعِي اُدعُوا اُدعُونَ امر حاضر مجهول لتُدعَ

لتُدعَيا لتُدعَوا لتُدعَيْ لتُدعَيا لتُدعَيْنَ امر غائب معروف

ليَدعُ ليَدعُوا ليَدعُوا لتَدعُ لتَدعُوا ليَدعُونَ لادعُ لندعُ امر

غائب مجهول ليُدعَ ليُدعَيا ليُدعَوا لتُدعَ لتُدعَيا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نقل کرده با ما قبل دادند [illegible]

[illegible] و ساکن [illegible] آمدند واو و یا [illegible] شد [illegible]

[illegible] در اصل [illegible] بوده است [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] ساکن کرده [illegible] شد [illegible]

در اصل [illegible] بود واو [illegible] دیگر [illegible] شد

ساکن کردند و ساکن [illegible] آمدند واو را [illegible] کردند [illegible]

[illegible] در اصل [illegible] بوده است [illegible] در اصل

[illegible] بود [illegible] کسره [illegible] واو [illegible] نقل کرده با ما قبل دادند [illegible]

از [illegible] حرکت ما قبل واو یا گشت [illegible] ساکن [illegible] آمدند [illegible] شد

[illegible] شد [illegible] در اصل [illegible] بوده است واو یا گشت [illegible] شد

[illegible] الف گشت [illegible] شد [illegible] باشد

غائب مجہول لا یدع لا یدعیا لا یدعوا لا تدع لا تدعیا

لا یدعین لا ادع لا ندع نہی حاضر معروف بانون ثقیلہ

لا تدعون لا تدعوان لا تدعن لا تدعن لا تدعوان لا تدعونان نہی

حاضر مجہول بانون ثقیلہ لا تدعین لا تدعیان لا تدعون لا تدعین

لا تدعیان لا تدعینان نہی غائب معروف بانون ثقیلہ

لا یدعون لا یدعوان لا یدعن لا تدعون لا تدعوان لا یدعونان لا ادعون

لا ندعون نہی غائب مجہول بانون ثقیلہ لا یدعین لا یدعیان

لا یدعون لا تدعین لا تدعیان لا یدعینان لا ادعین لا ندعین نہی

حاضر معروف بانون خفیفہ لا تدعون لا تدعن

لا تدعن نہی حاضر مجہول بانون خفیفہ لا تدعین لا تدعون

لا تدعین نہی غائب معروف بانون خفیفہ لا یدعون

لا یدعن لا تدعون لا ادعون لا ندعون نہی غائب مجہول بانون

خفیفہ لا یدعین لا یدعون لا تدعین لا ادعین لا ندعین اسم فاعل

داع داعیان داعون داعیۃ داعیتان داعیات اسم

مفعول مدعو مدعوان مدعوون مدعوۃ مدعوتان مدعوات

[illegible]

[illegible] مستقبل [illegible]

لن ینصرن لن تنصر لن تنصرا [illegible] لن [illegible]

[illegible] لن تنصری [illegible] لن انصر لن ننصر [illegible]

[illegible] تاکید لن در فعل مستقبل مجهول لن ینصر لن ینصرا

لن ینصروا لن تنصر لن تنصرا لن ینصرن لن تنصر لن تنصرا لن

لن تنصروا لن تنصری لن تنصرا لن تنصرن لن انصر لن ننصر نفی جحد

بلم در فعل مستقبل معروف لم ینصر لم ینصرا

لم ینصروا لم تنصر لم تنصرا لم ینصرن لم تنصر لم تنصرا لم تنصروا لم تنصری

لم تنصرا لم تنصرن لم انصر لم ننصر نفی جحد بلم در فعل

مستقبل مجهول لم ینصر لم ینصرا لم ینصروا لم تنصر لم تنصرا

لم ینصرن لم تنصر لم تنصرا لم تنصروا لم تنصری لم تنصرا لم تنصرن لم انصر لم ننصر

لام تاکید با نون ثقیله در فعل مستقبل معروف

لینصرن لینصران لینصرن لتنصرن لتنصران لینصرنان لتنصرن لتنصران لتنصرن

لتنصرن لتنصران لتنصرنان لانصرن لننصرن لام تاکید با نون ثقیله

چون الف که ده دیا بدل شوی وای او اصل کی ... الف او یا

آن وا او یا که ده چه الف تبدیل شوی ... نوع ده او اصل کی

بوده دست ... واو او یا که

یا شی ده حالت ... او وقت ... چون ... اکرم ...

واو وا فیع ... واو یا گشت ...

هر واو که دا اسم فاعل ... یا شی ده اصل ... یا شی دا او

یا که ده ... چون ... فعل ... فاعل ... معرفت

ناقص یائی از باب فعل یفعل اثبات فعل ماضی

معروف رمی رمیا رموا رمت رمتا رمین رمیت

رمیتما رمیتم رمیت رمیتما رمیتن رمیت رمینا اثبات فعل

ماضی مجهول رمی رمیا رموا رمیت رمیتا رمین رمیت رمیتما

رمیتم رمیت رمیتما رمیتن رمیت رمینا اثبات فعل

مضارع معروف یرمی یرمیان یرمون ترمی ترمیان

یرمین ترمی ترمیان ترمون ترمین ترمیان ترمین ارمی نرمی

اثبات فعل مضارع مجهول یرمی یرمیان یرمون

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] باب [illegible]

لا [illegible] اصرفا [illegible] بالنون [illegible]

[illegible] نهى حاضر [illegible] لا [illegible]

لا [illegible] نهى حاضر مجهول [illegible]

لا [illegible] نهى غائب [illegible]

لا [illegible] نهى [illegible] مجهول [illegible]

لا [illegible] نهى حاضر معروف بالنون

الثقيلة [illegible] نهى

حاضر مجهول بالنون الثقيلة [illegible]

[illegible] بالنون الثقيلة [illegible]

[illegible] نهى غائب [illegible]

بالنون [illegible]

و فعل مستقبل مجهول ليضربنّ ليضربانّ ليضربنّ لتضربنّ لتضربانّ

ليضربنانّ لتضربنّ لتضربانّ لتضربنّ لتضربنّ لتضربانّ لتضربنانّ لاضربنّ

لنضربنّ لام تاكيد با نون خفيفه فعل مستقبل معروف

ليضربن ليضربن لتضربن لتضربن لتضربن لتضربن لاضربن لنضربن

با نون خفيفه فعل مستقبل مجهول ليضربن ليضربن

لتضربن لتضربن لتضربن لتضربن لاضربن لنضربن امر حاضر معروف

اضرب اضربا اضربوا اضربي اضربا اضربن امر حاضر مجهول لتضرب لتضربا

لتضربوا لتضربي لتضربا لتضربن امر غائب معروف ليضرب

ليضربا ليضربوا لتضرب لتضربا ليضربن لاضرب لنضرب امر غائب مجهول

ليضرب ليضربا ليضربوا لتضرب لتضربا ليضربن لاضرب لنضرب امر حاضر معروف

با نون ثقيله اضربنّ اضربانّ اضربنّ اضربنّ اضربانّ اضربنانّ

امر حاضر مجهول با نون ثقيله لتضربنّ لتضربانّ لتضربنّ

لتضربنّ لتضربانّ لتضربنانّ امر غائب معروف

با نون ثقيله ليضربنّ ليضربانّ ليضربنّ لتضربنّ لتضربانّ ليضربنانّ

لاضربنّ لنضربنّ امر غائب مجهول با نون ثقيله ليضربنّ

[illegible]

بود و الف بود ما سبق [illegible] آمد [illegible]

[illegible]

[illegible]

و هر یک ناقص از ابواب دیگر بیرون ازین اصول که مذکور شد قیاس کنند باب

افعال چون اغلولی یغلولی اغلیلاء فهو مغلول [illegible] الامر

اغل والنهی عنه لا تغل باب تفعیل سمّی یسمّی تسمیةً فهو مسمّ

ومسمّی [illegible] الامر سمّ والنهی عنه لا تسمّ باب

تفعّل تلقّی یتلقّی تلقّیاً فهو متلقّ ومتلقّی الامر تلقّ

والنهی عنه لا تتلقّ باب افتعال اجتبی یجتبی اجتباءً فهو مجتب ومجتبی

اجتباءً [illegible] الامر اجتب والنهی عنه لا تجتب [illegible] در

اصل تسمیة بود و [illegible] یکی [illegible]

آن در اول [illegible] قانون هر جا که [illegible] یکی [illegible]

یکی را تخفیف کنند [illegible] چون [illegible]

برخلاف قیاس چون ثلث و [illegible] ابدال برخلاف قیاس

چنانکه [illegible] که در اصل [illegible] بود [illegible] در اصل

[illegible]

لا تضربنّ لا تضربانّ لا تضربنّ نهی حاضر معروف با نون ثقیله

لا تضربنْ لا تضربنْ لا تضربنّ نهی حاضر مجهول با نون خفیفه

لا تضربنْ لا تضربنْ لا تضربنْ نهی غائب معروف با نون خفیفه

لا یضربنّ لا یضربانّ لا یضربنّ لا تضربنّ لا تضربانّ لا یضربنانّ نهی غائب مجهول با نون

ثقیله لا یضربنْ لا یضربنْ لا تضربنْ لا اضربنْ لا نضربنْ اسم فاعل

ضارب ضاربان ضاربون ضاربة ضاربتان ضاربات اسم مفعول

مضروب مضروبان مضروبون مضروبة مضروبتان مضروبات قوله ...

چون ... اصل ... بوده است

و ... یا ... تمام ... کرده ... وقت

... شد ... و ... ایشان ساکن

باشد ... باشد ... شد ... القیاس

... باشد آن واو ... ساکن شد و ... تمام ... قبل

و ... اگر ... باشد چون ... و ...

... که در اصل ... بوده و ... بوده است و در

... واو ... اصل

[illegible]

و ... اثبات فعل ماضی معروف

ذَبَّ ذَبّا ذَبُّوا ذَبَّتْ ذَبَّتا ذَبَبْنَ ذَبَبْتَ ذَبَبْتُما ذَبَبْتُمْ ذَبَبْتِ ذَبَبْتُما ذَبَبْتُنَّ

ذَبَبْتُ ذَبَبْنا اثبات فعل ماضی مجهول ذُبَّ ذُبّا ذُبُّوا ذُبَّتْ

ذُبَّتا ذُبِبْنَ ذُبِبْتَ ذُبِبْتُما ذُبِبْتُمْ ذُبِبْتِ ذُبِبْتُما ذُبِبْتُنَّ ذُبِبْتُ ذُبِبْنا

اثبات فعل مضارع معروف يَذُبُّ يَذُبّانِ يَذُبُّونَ تَذُبُّ

تَذُبّانِ يَذْبُبْنَ تَذُبُّ تَذُبّانِ تَذُبُّونَ تَذُبِّينَ تَذُبّانِ تَذْبُبْنَ أَذُبُّ نَذُبُّ

اثبات فعل مضارع مجهول يُذَبُّ يُذَبّانِ يُذَبُّونَ تُذَبُّ تُذَبّانِ يُذْبَبْنَ

تُذَبُّ تُذَبّانِ تُذَبُّونَ تُذَبِّينَ تُذَبّانِ تُذْبَبْنَ أُذَبُّ نُذَبُّ نفی تاکید

بلن در فعل مستقبل معروف لَنْ يَذُبَّ لَنْ يَذُبّا لَنْ يَذُبُّوا

لَنْ تَذُبَّ لَنْ تَذُبّا لَنْ يَذْبُبْنَ لَنْ تَذُبَّ لَنْ تَذُبّا لَنْ تَذُبُّوا لَنْ تَذُبِّي

لَنْ تَذُبّا لَنْ تَذْبُبْنَ لَنْ أَذُبَّ لَنْ نَذُبَّ نفی تاکید بلن در فعل

مستقبل مجهول لَنْ يُذَبَّ لَنْ يُذَبّا لَنْ يُذَبُّوا لَنْ تُذَبَّ لَنْ تُذَبّا

[illegible]

[illegible] باشد [illegible] گوید آن را [illegible]

[illegible] مشتق از اشتقاق [illegible]

[illegible]

[illegible] علامت باشد [illegible]

[illegible] اگر [illegible] باشد [illegible] چون

[illegible]

[illegible]

[illegible] مستقبل [illegible] کننده و لام [illegible] را

[illegible] لام از ضرب یضرب چون [illegible] وقایة و وقیا

[illegible] وقایة [illegible] فذالک [illegible] الامر

ق والنهی [illegible] لاتق [illegible]

[illegible]

لاتق اما [illegible] مستقبل لام [illegible]

[illegible] تعالی اعلم [illegible]

[illegible] مستقبل [illegible] از ضرب یضرب چون [illegible]

[illegible]

لتذهبن امر حاضر معروف اذهب اذهبا اذهبوا اذهبی اذهبا اذهبن امر
حاضر مجهول لتذهب لتذهبا لتذهبوا لتذهبی لتذهبا لتذهبن امر غائب
معروف لیذهب لیذهبا لیذهبوا لتذهب لتذهبا لیذهبن لاذهب لنذهب
امر غائب مجهول لیذهب لیذهبا لیذهبوا لتذهب لتذهبا لیذهبن لاذهب
لنذهب امر حاضر معروف بانون ثقیله اذهبنّ اذهبانّ
اذهبنّ اذهبنّ اذهبانّ اذهبنانّ امر حاضر مجهول بانون ثقیله
لتذهبنّ لتذهبانّ لتذهبنّ لتذهبنّ لتذهبانّ لتذهبنانّ امر غائب
معروف بانون ثقیله لیذهبنّ لیذهبانّ لیذهبنّ لتذهبنّ لتذهبانّ
لیذهبنانّ لاذهبنّ لنذهبنّ امر غائب مجهول بانون ثقیله
لیذهبنّ لیذهبانّ لیذهبنّ لتذهبنّ لتذهبانّ لیذهبنانّ لاذهبنّ لنذهبنّ
امر حاضر معروف بانون خفیفه اذهبن اذهبن اذهبن
امر حاضر مجهول بانون خفیفه لتذهبن لتذهبن
لتذهبن امر غائب معروف بانون خفیفه
لیذهبن لیذهبن لتذهبن لاذهبن لنذهبن امر غائب مجهول
بانون خفیفه لیذهبن لیذهبن لتذهبن لاذهبن لنذهبن

لن يذهبن لن تذهب لن تذهبا لن تذهبوا لن تذهبي لن تذهبا لن تذهبن لن اذهب

لن نذهب نفی جحد بلم در فعل مستقبل معروف

لم يذهب لم يذهبا لم يذهبوا لم تذهب لم تذهبا لم يذهبن لم تذهب لم تذهبا لم تذهبوا

لم تذهبي لم تذهبا لم تذهبن لم اذهب لم نذهب نفی جحد بلم در فعل مستقبل

مجهول لم يذهب لم يذهبا لم يذهبوا لم تذهب لم تذهبا لم يذهبن لم تذهب لم تذهبا

لم تذهبوا لم تذهبي لم تذهبا لم تذهبن لم اذهب لم نذهب لام تاكيد بانون

ثقيله در فعل مستقبل معروف ليذهبن ليذهبان

ليذهبن لتذهبن لتذهبان ليذهبنان لتذهبن لتذهبان لتذهبن لتذهبن لتذهبان

لتذهبنان لاذهبن لنذهبن لام تاكيد بانون ثقيله در

فعل مستقبل مجهول ليذهبن ليذهبان ليذهبن لتذهبن لتذهبان

ليذهبنان لتذهبن لتذهبان لتذهبن لتذهبن لتذهبان لتذهبنان

لاذهبن لنذهبن لام تاكيد بانون خفيفه در فعل

مستقبل معروف ليذهبن ليذهبن لتذهبن لتذهبن لتذهبن

لتذهبن لاذهبن لنذهبن لام تاكيد بانون خفيفه در فعل مستقبل

مجهول ليذهبن ليذهبن لتذهبن لتذهبن لتذهبن لتذهبن لاذهبن لنذهبن

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در مراد ادغام کرده نشد زیرا که هر جا دو حرف [illegible]

یا از یک مخرج یا از دو مخرج متقارب [illegible] آیند [illegible]

لازم که لازم آنست [illegible] باشد و ملحق به رباعی و خماسی نباشد

حرف اول یا ساکن کنند اگر نباشد [illegible] ادغام نکنند چون

[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] در [illegible] و اخوات آن

ادغام نشد زیرا که حرف دوم متحرک نیست و در [illegible] ادغام

نشد زیرا که حرکت حرف دوم لازم نیست و در [illegible] ادغام نشد زیرا

از [illegible] نیست و در [illegible] ادغام نشد زیرا که ملحق به [illegible]

اگر ادغام کنند الحاق باطل شود و [illegible] در اصل [illegible] بود

حرکت یای اول با نقل کرده با ماقبل او دادند یای اول با ادغام کردند

[illegible] شد زیرا که هرجا که ادغام کنند بنگرند که ماقبل آن مدغم

متحرک است یا ساکن اگر متحرک باشد حرکت حرف اول را بیندازند

نهی حاضر معروف لا تذهب لا تذهبا لا تذهبوا لا تذهبی لا تذهبا لا تذهبن
نهی حاضر مجهول لا تذهب لا تذهبا لا تذهبوا لا تذهبی لا تذهبا لا تذهبن نهی
غائب معروف لا یذهب لا یذهبا لا یذهبوا لا تذهب لا تذهبا لا یذهبن لا اذهب
لا نذهب نهی غائب مجهول لا یذهب لا یذهبا لا یذهبوا لا تذهب
لا تذهبا لا یذهبن لا اذهب لا نذهب نهی حاضر معروف بانون ثقیله
لا تذهبن لا تذهبان لا تذهبن لا تذهبن لا تذهبان لا تذهبنان نهی حاضر
مجهول بانون ثقیله لا تذهبن لا تذهبان لا تذهبن لا تذهبن لا تذهبان لا تذهبنان
نهی غائب معروف بانون ثقیله لا یذهبن لا یذهبان لا یذهبن
لا تذهبن لا تذهبان لا یذهبنان لا اذهبن لا نذهبن نهی غائب
مجهول بانون ثقیله لا یذهبن لا یذهبان لا یذهبن لا تذهبن لا تذهبان
لا یذهبنان لا اذهبن لا نذهبن نهی حاضر معروف بانون خفیفه
لا تذهبن لا تذهبن لا تذهبن نهی حاضر مجهول بانون خفیفه
لا تذهبن لا تذهبن لا تذهبن لا اذهبن لا نذهبن نهی غائب معروف
بانون خفیفه لا یذهبن لا یذهبن لا تذهبن لا اذهبن لا نذهبن نهی غائب
مجهول بانون خفیفه لا یذهبن لا یذهبن لا تذهبن لا اذهبن لا نذهبن اسم فاعل

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و بعضی [illegible] ان السائلین [illegible]

[illegible] بعضی [illegible]

[illegible] قیاس [illegible] تفصیل و تفصیل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ترتیب [illegible] تعلیل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وواودن [illegible] جای گوردا [illegible]

خداوند [illegible] چون [illegible] خداوند [illegible] شد

[illegible] خداوند [illegible] باشد و [illegible] چیزی [illegible] چون [illegible]

[illegible]

شیّق که باشد یه و واو دوم بدل از یا ست هرگاه باشد واجب است ابدال
واو اول به همزه اگر متحرک باشد چون اَواعِد که در اصل
وَوَاعِد بوده است و اَوَاصِل که در اصل وَوَاصِل بوده است و در وَری
بدل گشتند به همزه و واو دوم بدل است از الف و ... اگر واو اول بدل
کرده نشود ... اعلالین شود و این آن است تفاعیل افعیلال
هر واو که ... میان الف و کسره افتد و در ... و ساکن باشد
یا گردد چون حَوض و حِیاض و رَوض و رِیاض که در اصل
حِواض و رِواض بوده است فعیل اخضر جمع کرده اند
فُعول باشد از معتل اللام و یای آن ... و واو را کسره دهند و اصل
و یای کسره دهند برای تخفیف چون دُلِیّ و جُثِیّ که در اصل دُلُوّ و جُثُوّ
بوده است زیرا که در اسمای متمکّنه هیچ اسمی نیابی که در آخر آن واو
باشد و ما قبل آن مضموم بدانکه کلمه چند را از معتل و مضاعف
بر اصل خود داشته اند تا بر اصل کلمات دیگر دلیل باشند چون
عَوِرَ و صَیِدَ و حَیِیَ و اَزوَجَ و اَخوَجَ و اعْوَرّ و اسْتَحوَذَ
و اسْتَصوَبَ و حَبِبْتُ ... و البقاء و ضَبِبَ البلد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] است که [illegible]

[illegible]

[illegible] خاصیت باب افتعال [illegible] چیز است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و خاصیت باب استفعال پنج چیز است سوال

[illegible] است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] گفت و خاصیت

[illegible] او را و ابتدای فعل [illegible]
کرده و خاصیت باب تفعیل [illegible] چون [illegible]
[illegible] آمده و [illegible] آوردم [illegible]
پاره پاره کردم او را و سلب [illegible]
او و [illegible] چشم او [illegible] خاصیت [illegible] چون [illegible]
فاسق خواندم او را و تکفیر کافر خواندم او را و [illegible] چون
[illegible] سبحان الله گفتم او را و [illegible] گفتم او را و ابتدای
فعل چون [illegible] گفتم با او و خاصیت باب تفعّل [illegible]
مطاوعه تفعیل چون [illegible] پاره پاره کردم او را پس پاره
پاره شد و سلب چون [illegible] گناه کرد و تحوّب از گناه باز ایستاد
و تکلف چیزی که خواهان می‌باشم چون تحلّم از خویشتن
حلم نمودم و [illegible] از خویشتن [illegible] نمودم و اندک اندک
گرفتن چیزی چون تجرّع جرعه جرعه خوردم و تعلّم مسئله
آموخت و ابتدای فعل چون تکلّم سخن گفت و خاصیت باب
مفاعله مشارکت چون ضاربته جنگ کرد با او و قاتلته کارزار کرد با او و [illegible]

رباعی آنست که [illegible]

[illegible]

[illegible] باب افعال [illegible] و [illegible] اند [illegible] چون [illegible]

وا [illegible] افعل [illegible] الحلق [illegible] باب افعلال و افعیلال

[illegible] الوان و [illegible] چون [illegible] آن

و [illegible] اول [illegible] آن و [illegible] فعل [illegible] الا [illegible]

[illegible] ابهار الابل [illegible]

باب افعیعال مبالغه [illegible] چون [illegible]

[illegible] شد باب افتعال [illegible] از باب

افعل [illegible] چنانکه [illegible] آن [illegible]

[illegible] الف وصل [illegible]

[illegible] الدال [illegible] دال [illegible]

چون [illegible] ساکن شد الف وصل آورد [illegible]

[illegible] افتعل [illegible] است [illegible]

چون [illegible] باب [illegible] این [illegible]

[illegible] چون [illegible] قتل [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] خاصیت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و [illegible] شده و فاعل فعول

و میزان بیان کردیم اما باید دانست که اسم فاعل از باب تفعیل

[illegible] فی الماضی و [illegible] فی المستقبل شش گونه آید فاعل چون

[illegible] عالم و فعیل چون [illegible] علیم و فعّیل چون [illegible]

و افعل چون [illegible] و فعلا چون [illegible]

و [illegible] افعل چون [illegible] و فعلان چون سکران

[illegible] و فعلی چون سکری و عطشی و

[illegible] اما فعلان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] چون

مفعل [illegible] زمان [illegible]

که [illegible] مفعل [illegible] باشند مکان و زمان [illegible]

آید بر وزن مفعل چون منزل جای نزول و وقت نزول [illegible]

جای [illegible] و وقت [illegible] و از [illegible] مفعل [illegible]

[illegible] باشد چون [illegible] و از معتل اللام [illegible]

مفعل باشد بفتح عین چون ماوی جای آمدن و وقت آمدن و مرمی

جای تیر انداختن و وقت تیر انداختن و مفر جای گریختن و وقت

گریختن و مقر جای آرام گرفتن و وقت آرام گرفتن و هر [illegible]

مستقبل او [illegible] مفعل بفتح و ضم عین باشد مکان و زمان او

بر وزن مفعل بفتح عین باشد چون مکتب جای نبشتن و وقت

نبشتن و مقتل جای [illegible] و وقت [illegible] و مقطع جای بریدن

و وقت بریدن الا مشرق و مغرب و مسقط و منسک و مفرق [illegible]

و [illegible] و مطلع و [illegible] بفتح و کسر [illegible]

[illegible] مفعل بفتح عین [illegible] ثلاثی باشد چون [illegible]

[illegible] رباعی

[illegible]

[illegible] وفعلل چون [illegible]

[illegible] وفعلل چون [illegible] فعلل چون

[illegible] بنای ششم [illegible] است فعلل

چون [illegible] آنکه گویند [illegible] بضم دال وانچه [illegible] کنند و

خماسی را چهار بنا است و در پنجم اختلاف کرده اند فعللل

چون سفرجل [illegible] وفعلل چون [illegible]

وفعلل چون [illegible] وفعلل چون [illegible]

و بنای پنجم [illegible] است فعللل چون [illegible] وانکه گویند

فعللل [illegible] گویند [illegible]

[illegible] گویند و چون یک حرف یا دو حرف یا سه حرف زیاده کنند

آنرا مزید فیه گویند آن زیادت در اول یا در میانه یا در آخر کلمه باشد

چون [illegible]

[illegible] گویند چون [illegible]

فصل در ... فَعیل بکسر العین

... شیخ و وجیه و ... حبیب و بشیر و ...

... مستقبل ... العین فی الماضی ...

... و هفت گونه دیگر آمده است

فَعِل چون ... و فَعَل چون خشن ... و فَعْل چون ...

... و فُعَل ... و فَعْل چون ... و فعل ...

... فُعال چون ... و فَعّال چون ... و فَعلان چون ...

فصل ... است ...

... آن ... گونه است ثلاثی و رباعی و خماسی

... ثلاثی ... و ...

... و فَعْل چون ... و فِعْل ...

... فِعَل چون ... و فُعْل چون

... فَعَل چون ... و ... و فَعْل چون

... و فَعَل چون ... و فَعْل چون ...

... و فَعْلَل چون ... و فَعالل چون ... و فِعْل

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

الا بنای ... که ... شده ... باشد ... [illegible]

چون ... [illegible] ... الف ...

چون ... [illegible] ...

قفار و قفال ... باشد چون ... [illegible]

آنکه ... [illegible] ... است ... [illegible]

قفس ... بضم قاف و سکون ... باشد چون

... [illegible] ... لغت ...

و ... [illegible] ... باشد چون ... [illegible]

کسی ... [illegible] ...

دانی ... [illegible] ...

باشد و قفال و قفال بضم الاول ... [illegible]

کسی ... چون قاشق و قاشق ... [illegible]

پاره پاره ... [illegible] ... چیزی ... [illegible]

و قماط ... و قمباله بکسر الفاء ... باشد ... [illegible]

... [illegible] ...

متمکن و غیر متمکن اسم متمکن آن باشد که [illegible]

[illegible] چون زید و [illegible] اسم غیر متمکن آن

باشد [illegible] لازم گرفته باشد چون [illegible]

اسم متمکن کم از سه حروف و زیاده از پنج حروف نباشد

مگر از سبب حذف و زیادت و غیر متمکن کم از این و زیاده از این می باشد

چون کی و من مثلا اسم مشتق آن باشد که ماخوذ

باشد از اسمی دیگر چون [illegible] که ماخوذ است از [illegible] و [illegible]

که ماخوذ است از [illegible] اسم جامد آن باشد که ماخوذ نباشد از کلمه

[illegible] اسم جامد آن باشد که ماخوذ نباشد از کلمه

چون رجل و جبل و اسم دخیل آن باشد

که از سخن عرب نباشد و در میان سخن عرب کار

بسته باشد چون [illegible] این کلمه [illegible] است و

ضد آن اصلیت چون [illegible] اسم معرب

آن باشد که کلمه عجمی باشد و بعضی حروف او بدل

کرده تا بعربیت نزدیک گردد و کار بسته چون [illegible]

و فاعل پنج باب باشد از ثلاثی مجرد چون قریب و شریف و علیم و کریم
و فصیح و جریر و افعال چون الیم و حکیم و تفعیل
چون بشیر و تفاعله چون نذیر و افتعال چون
قدیر و مفعول پنج باب از ثلاثی مجرد چون قتیل و جریح
و حصید و نطیح و جنید و افعال چون حکیم ای محکم
و عتیق ای معتق و تفعیل چون وکیل ای موکل و مفاعله
چون ندیم ای منادم و استفعال چون شهید ای مستشهد
فعول فاعل باشد از ثلاثی مجرد چنانچه ذکر رفت و مفعول
سه باب از ثلاثی مجرد چون حلوب ای محلوب و رکوب ای مرکوب
و حمول ای محمول و افعال چون رسول ای مرسل و وجود است
مونث و تفعیل چون سکون ای مسکن مذکر و مونث فعول یکسان
باشد فاعل جای هست که بمعنی مفعول ست چون ماء دافق ای
مدفوق مفعول جای است که بمعنی فاعل ست چون و اذا الموؤدة
سئلت ای الوائدة و انه کان وعده مأتیا ای آتیا فصل
دوم در بیان اجناس اسما اسم بر دو گونه است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آسمان [illegible]

[illegible] علامت [illegible] شد

[illegible] آسمان [illegible] آن را شد

[illegible] آسمان [illegible]

[illegible] علامت [illegible]

[illegible] چون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] علامت

[illegible] سماعی [illegible] چون آن [illegible]

[illegible] و اسما [illegible]

[illegible] و اسما [illegible]

[illegible]

[illegible] اعضای آدمی [illegible]

[illegible]

[illegible]

و فعالل و فعلل [illegible]

[illegible] آید چون [illegible]

[illegible]

[illegible] باشد [illegible]

فعائل آید [illegible] آید چون [illegible]

[illegible]

[illegible]

فعالل آید چون [illegible]

[illegible] جمع [illegible]

آید چون اصابع و اسالیع و [illegible] و [illegible]

و [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] باشد جمع و فعالیل آید چون

و مفاتیح و عصافیر و قنادیل [illegible]

فِعَالٌ و فُعُولٌ و فُعْلانٌ و فِعْلانٌ و فُعُلٌ و هرچه جز این بناها است مکسّر

بیان قلیل و کثیر پس بدانکه ابنیه ثلاثی را در بیشتر احوال چهار جمع آید

أَفْعُلٌ و أَفْعَالٌ و فِعَالٌ و فُعُولٌ چون شَمْسٌ و أَشْمُسٌ و شُمُوسٌ و قِدْحٌ و أَقْدُحٌ و قُدُوحٌ و رِجْلٌ

و رِجَالٌ و جُنْدٌ و أَجْنَادٌ و جُنُودٌ و جِبْسٌ و أَجْبَاسٌ و حَبْلٌ و أَحْبُلٌ و أَحْبَالٌ و كَبِدٌ و أَكْبَادٌ

و كُبُودٌ و يَقِظٌ و أَيْقَاظٌ و إِبِلٌ و آبَالٌ و أُذُنٌ و آذَانٌ و جمع

فُعَلٌ فِعْلانٌ بسیار آید چون نُغَرٌ و نِغْرَانٌ و صُرَدٌ و

صِرْدَانٌ و جمع فَعْلٌ أَفْعَالٌ کم آید مگر اجوف چون

بَيْتٌ و أَبْيَاتٌ و جمع فَعْلَةٌ فَعَلاتٌ بفتح عین و

فِعَالٌ آید چون جَفْنَةٌ و جَفَنَاتٌ و جِفَانٌ و در اجوف و مضاعف

و صفت عین ساکن باشد چون بَيْضَةٌ و بَيْضَاتٌ و سَلَّةٌ و سَلَّاتٌ

و صَعْبَةٌ و صَعْبَاتٌ و جمع فُعْلَةٌ فُعَلٌ و فُعُلاتٌ و فُعَلاتٌ و فُعْلاتٌ

آید چون سُدْرَةٌ و سُدَرٌ و سُدُرَاتٌ و سُدَرَاتٌ و سُدْرَاتٌ و جمع

فِعْلَةٌ فِعَلٌ و فِعِلاتٌ و فِعَلاتٌ و فِعْلاتٌ آید چون رِكْبَةٌ و رِكَبٌ

و رِكِبَاتٌ و رِكَبَاتٌ و رِكْبَاتٌ و جمع فَعَلَةٌ فِعَالٌ و

فَعَلاتٌ آید چون رَقَبَةٌ و رِقَابٌ و رَقَبَاتٌ و جمع فَعَال

[illegible] واورا [illegible]

[illegible] و [illegible] آن

فصل [illegible] در نسبت

[illegible] دیگر زیاده کردن یای

[illegible] چون [illegible] و [illegible]

[illegible] آنکه [illegible] باشد

چون [illegible] وآنکه از حرف دوی [illegible] باشند

چون [illegible] و [illegible] آنکه یای نسبت [illegible]

چون [illegible] و [illegible] واین نسبت [illegible]

[illegible] چون [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] نسبت [illegible] آن [illegible] است

شاذ و [illegible] چون [illegible] و [illegible] و [illegible]

چون [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

و [illegible] و [illegible] احکام [illegible] این

[illegible] استعمال [illegible] ازانجهت [illegible] گذاشته شد

[illegible] و [illegible] خماسی را جمع تکسیر کنند و آنگاه یک حرف آخر
را حذف کنند و باقی را بر فعالل جمع کنند چون فرزدق و فرازد و سفرجل و سفارج
جحمرش و جحامر و در جمع [illegible] اقتدا می جمع بنا لی بنای دیگر را
دهند و اقتدا [illegible] بسیار اقتدا می بنا بیکدیگر [illegible] باشد [illegible]
[illegible] از جهت اختصار در ایجاد **فصل چهارم**
در ابنیه تصغیر مصغر سه بنا است **فعیل و فعیعل و فعیعیل** اما
فعیل جهت ثلاثی را باشد چون کلب و کلیب و جعل و جعیل
فعیعل رباعی را باشد یا مشابه با رباعی و خماسی را هم باشد
چون جعفر و جعیفر و درهم و دریهم و مسجد و مسیجد و [illegible]
و [illegible] و جداول و جدیول [illegible] و [illegible] و حروف
آخر از خماسی و [illegible] چنانچه در جمع تکسیر و **فعیعیل**
[illegible] باشد که چهارم او حرف مد و لین باشد چون مفتاح و مفیتیح
و عصفور و عصیفیر و قندیل و قنیدیل و از حروف
سباعی انچه حرف [illegible] باشد تا زیاده کنند و تصغیر وی چون [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] بسیار باشد که حرف [illegible]

الف ساکن لام در اول کلمه پیاده کردند تا الف آخر شود ولی بیک حرف

نیز الف ساکن باشد چنانکه پیشوا از برین گذشت شده است [illegible]

بدل ساخته و یک حرف [illegible] شکست [illegible] ها [illegible] هشت

حروف مخصوص است بسخن تازی که در سخن پارسی نباشد و نظام

وی ضمیر [illegible] خفیف است اما صادی که بزبان پارسی میگویند چون

صرخ و سد [illegible] تای سرخ و سد و همچنین [illegible] الف ذال و قاف

کاف و طا و ظا و هشت حروف دیگر که معروف نیست مخصوص

بسخن پارسی چون پای پلید و پیه و جیم چغند و چسم و ژای ژاله

واژه ها و فای فانو و [illegible] و گاف گرز و گزند و خای نحست

و خوش و [illegible] بعضی [illegible] و [illegible] فصل دوم

در مخارج آن [illegible] حروف اصل سی مخرجست حلق

و بن زبان و میان زبان و کرانه زبان و سر زبان و لب

و از حلق شش حرف خیزد ح خ ع غ ه همزه و این [illegible] را

حلقی گویند و از بن زبان دو حرف خیزد [illegible] چون کاف

[illegible] و آنرا [illegible] گویند و از میان زبان سه حرف خیزد [illegible]

بدانکه جمع را نسبت کنند و اگر گویند کلمه را مفرد گردانند پس نسبت کنند

چون رجال و رجلی و حجر و حجری

و اگر جمع [illegible] مفرد گردانند پس نسبت کنند چون

[illegible] و اسپاهان و اصفهانی و حجری

[illegible] لیکن در بعضی این کلمات صدر کلام تغییر کنند پس

این علامات سلامت دارد چون [illegible]

[illegible]

باب چهارم در شناختن حروف

فصل اول در [illegible] آن حروف تهجی است و [illegible] و حروف

معنوی چون من و عن و فی و حروف معنوی را یاد کنیم در نحو و حروف

تهجی اینجا پس بدانکه عدد حروف تهجی در سخن عربی و پارسی

[illegible] حرف بیست و هشت از آن معروف چون ا ب ت

ث ج ح الی آخره پس بدانکه آنچه الف میگویند همزه

است و آنچه لام الف میگویند لا باید گفت و چون لام میان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... اول ...

... و باقی ... [illegible] ... حرفست که مجموع او ...

نقاط او سه حرفست حس و ... چهار حرفست که گفتن

او زبان و کام ... [illegible] ... باقی ... است

و مستعلیه هفت حرفست که گفتن وی به زبان بسوی کام

رود ص ض ط ظ خ غ ق که مجموع ... است ... ضغط

و باقی مستفله است و ... [illegible]

... که مجموع وی این است ... [illegible]

باید ... و ... این ... [illegible] ... چون

... قال الشاعر ... [illegible]

... و باقی ... و قلقله ... حرفست

[illegible]

[illegible]

کام ... و آنرا شجریه گویند و شجر گشادگی باشد و از کرانهٔ
زبان دو حرف خیزد بصوب دندان ض و ل و از سر زبان یازده
حرف خیزد ... دندانهای پیشین و این را ... گویند و ...
کناره ... باشد سه ازان ط د ت بصوب بن دندانهای زیر و این
را نطعیه گویند و سه ازان ظ ذ ث بصوب سر دندانهای زیر و این را
لثویه گویند و لثه زیر دندان باشد و سه ازان ص س ز
بصوب سر دندانهای زیر و این را ذلقیه گویند و ذلق کرانهٔ دندان
باشد و ازان ر ن ل بصوب بن دندانهای زیر و از لب چهار
حرف خیزد و ف م ب اما ف از باطن لب زیرین خیزد بصوب
اطراف ثنایای زیرین و سه حرف باقی و م ب بتلاقی دو لب

فصل سوم در بیان اجناس آن از روی ذات دوازده است
مجهوره و مهموسه و شدیده و رخوه و متوسطه و مطبقه و منفتحه
و مستعلیه و مستفله و ذلاقیه و مصمته و قلقله مهموسه
ده حرف است که آواز او پست آید که مجموع او این است
... فحثه شخص سکت و باقی مجهوره

[illegible]

فصل پنجم در ذکر چیزی از حروف [illegible]

[illegible] باشد و [illegible] وقت [illegible]

[illegible] مستعمل [illegible]

[illegible] را بی معنی کرده باشند [illegible]

[illegible] و حرف معنوی بهم کرده [illegible] و باقی [illegible]

[illegible] چنانکه کاف تشبیه [illegible] معنی [illegible]

[illegible] و مرکب است [illegible] باشند [illegible]

[illegible] هر دو یک گشته چون [illegible]

[illegible] آمده است و معنی این هر دو [illegible] باب ششم

در معنی تصریف تصریف گردانیدن کلمه است بطریق

زیادت و حذف و ابدال و قلب [illegible] فصل اول در زیادت

و در بیان حرف اصلی و حرف زائد [illegible]

[illegible] تصریف [illegible] اصلی [illegible]

[illegible] و مفعول و فعل [illegible] باشد [illegible]

[illegible] باشد

و قاف و جیم و کاف و با را حروف قلقله گویند و بدانکه صاد و سین
و زا این سه حرف را حروف صفیر گویند و شین را متفشی و را را مکرر
و لام را منحرف و الف را هاوی و نون را حروف غنه گویند فصل
چهارم در بیان اجناس آن از روی تعریف و آن پنج نوعست
حروف زیادت و آن ده است که مجموعها و سألتمونیها الیوم
تنساه چون در کلمه چیزی زیاده گشته ازین حروف باشد و حروف
حذف و آن یازده است مجموعها و هو عنی بجانب هر جا که از کلمه
چیزی حذف کنند ازین حروف باشد و حروف ابدال
و آن نیز یازده است مجموعها انجدته یوم طویها هر جا که حرفی بحرفی
بدل کنند ازین حروف باشد و حروف قلب و آن حروف
علت است قلب و ابدال در معنی یکیست و لیکن بیشتر در حروف علت
قلب گویند و در حروف صحیح ابدال نامند و حروف ادغام
و آن سیزده حروف است که لام تعریف را در وی ادغام توان کرد
چون التاء و الثاء و الدال و الذال و الراء و الزاء و السین
و الشین و الصاد و الضاد و الطاء و الظاء و النون والله اعلم

[illegible] چون [illegible] ادا [illegible]

[illegible] شاه که در اصل [illegible] بوده [illegible]

[illegible] بوده است [illegible]

قول در اصل [illegible] بوده است زیرا که جمع ایشان [illegible]

[illegible] و تغییر ایشان [illegible]

[illegible] قول در اصل [illegible] بوده است زیرا که جمع او [illegible]

می آید و [illegible] که در اصل [illegible] بوده است [illegible] که در اصل [illegible] بوده

و [illegible] در اصل [illegible] بوده است و [illegible] در اصل [illegible] بوده است زیرا که تثنیه

و جمع ایشان [illegible] می آید و [illegible] می آید و [illegible]

[illegible] و اب [illegible] اصل ابو بوده است و [illegible]

و ابن [illegible] بوده است زیرا که تثنیه ایشان ابوان و [illegible] و اخوان

می آید و جمع ایشان آباء و اخوان و ابناء [illegible] و [illegible] ایشان

ابوة و اخوة و بنوة [illegible] می آید فصل سوم در ابدال

و آن نهادن حرفی بود بجای حرفی و ابدال [illegible] می آید

ادغام چون [illegible] اختیار [illegible]

... چون ... مناسب ... و الزاق چون ... و ...

چون ... [illegible] ... چون ... [illegible] ...

... [illegible] ... چون ... [illegible] ...

... [illegible] ... اشتقاق ... [illegible] ...

... [illegible] ... چون ... [illegible] ...

... [illegible] ... چون ... [illegible] ... حروف

... فصل ... [illegible] ...

و استقبال ... [illegible] ... چون ... [illegible] ... و ...

چون ... [illegible] ... چون ... [illegible] ... و اضیا

چون ... [illegible] ... کثرت استعمال چون ... [illegible] ...

... چون ... [illegible] ... و جمع چون ... [illegible] ... و

چون ... [illegible] ... و ترتیب چون ... [illegible] ... و اجتماع ساکنین

چون ... [illegible] ... و تخفیف چون ... [illegible] ... و اکتفا چون ...

و ... [illegible] ... و حذف ... [illegible] ...

آنکه ... باشد چنانچه در قسمت افعال گفته ایم و دیگر آنکه ... باشد

و نقل بر دو گونه است نقل حرفی از کلمه چون جنب ...

و جنبد و ناقه و ابنق و قوس و قسی چون آری و ...

و کیف ... گشته شده و برا علی توانند گفت و انقلی ...

و آن بر دو گونه است نقل حرکت از حرفی بحرفی چنانچه ... است

وابوه و تخفیف همزه یا کرده شده است ...

و نقل حرکت از جهتی بجهتی چون قولی که از انا قول کنند پس قول را

و بیعی که از انا بیع کنند پس بیع گویند و چون نقل حرکت ...

یا ... از جهت اماله و آن آنست که ما قبل یای تانیث ... کند

در وقف چون برکة و نعمة و رحمة و یا الف ... یا ...

ما قبل وی را بسوی کسره چون عالم و شاعر و حاکم و الف اماله ...

تام باشد یا تام و فتحه ما قبل وی ... تام باشد ...

تام و موجب اماله ... الف بود یا پس

از الف یا چون شیبان و بایع و آخر متقدم یا متاخر چون کتاب

و حساب و عالم و شاعر و الف منقلب از یا چون ناب و ...

و باع و ... الف منقلب است چون

و اِزّجَر و اِدّجَر و تجانس صوت اخف چون اِزْدَجَر و کراهیت تشدید
چون و تهیئتا الجیم و ابدال در سخن عرب بسیار آمده است قدری که ازان
چهار نوع است اینجا گفته آید تای **باب افتعال** طا گردد چون فاء کلمه
از حروف اطباق باشد چون اِصْطَلَحَ و اِضْطَرَبَ و اِطَّلَبَ و اِظَّلَمَ
و درو روا است که با ظا ظا گردد یا طا طا گردد یعنی در اِظْطَلَمَ دو وجه است اِظَّلَمَ
بظاء و اِطَّلَمَ بطا و نیز اِظْطَلَمَ بظا و طا تای افتعال دال گردد چون فاء کلمه
زا و دال و ذال باشد چون اِزْدَجَرَ و اِدَّخَلَ و اِذْدَکَرَ و درو روا است که با دال
ذال گردد چون اِذَّکَرَ و چون فاء کلمه ثا باشد ثا تا گردد چون اِتَّغَرَ و روا است
که تا ثا گردد چون اِثَّغَرَ و چون سین باشد سین گردد چون اِسَّمَعَ و ابدال
سین جایز است و واجب و تای **تفعّل و تفاعل**
جایز است که بدین حروف بدل کنند و دران ادغام شود چون تَذَکَّرَ
و اِذَّکَّرَ و تَدَارَکَ و اِدّارَکَ **فصل چهارم** در
قلب قلب بدل کردن حرف علت بود بحرف علت دیگر چون
قال و میزان و موقن که در اصل قَوَلَ و مِوْزان و مُیْقِن بوده است
و این نوع درست اعلال مشهور گفته شده است **فصل پنجم**

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الموصوف بالتعريف المتصف بالتصريف الذي [illegible]
صحح على العباد [illegible] ختم نبيه بآيات الشفاء والتعاد
على رسوله محمد المتضاعف قدره على الأنبياء الأمجاد وعلى
آله وأصحابه الذين هم نجوم مشرقة بأنوارهم إلى يوم التناد وأما بعد
فقد قال العبد الضعيف الراجي إلى رحمة ربه القوي محمد
بن مسعود بن [illegible] الغزنوي [illegible] الله تعالى [illegible] وحقق آماله

الی دستغری از آنچه گذشت این هردو عیلیان و صفویان می آید و الفی

که ما قبل وی مکسور گردد و حالتی چون خافت که در خطاب وی گفت

الف وی را اماله چون آمیشت خدا و قرات کتابا الف اول را اماله کنند

از برای کسرۂ ما قبل و الف دوم را از جهت اماله اول بدانکه هشت

حرفست که مانع اماله باشد بدانکه چون وجه اماله و آن بی غیر مکسور و

خ و ص و ض و ط و ظ و غ و ق چون راقفه و بالغ و خالد و ساقط

و صالح و قاصل و ضامن و فاضل و طاهر و باطل و ظاهر و

ناظر و غالب و قابع و شاغل و قاصر و ناقص بعد الف بفصل یک حرف

اماله نمی کنند زیرا که این حروف مانع اماله باشد

چون طالب و قاصد و خاوند زیرا که اماله در فصل غالب

نیست و اماله را احکام بسیار است اما درین مختصر بیش ازین نتوان گفت

خاتمة الطبع

الحمد لله که نسخۂ گنج ... در صرف و نحو ... ابواب ... که مملو از مطالب سعیده

و فوائد عدیده بود ... مطابق ... جمادی الاخری ...

در مطبع نامی جناب منشی نول کشور صاحب بمقام لکهنو بار چهارم مطبوع گردید

لفیف مقرون گویند چون طوی و قوی و مضاعف آن باشد که از
حروف اصلی او دو حرف از یک جنس باشد و آن بر دو نوع است
یکی ثلاثی که عین و لام وی از یک جنس باشد چون مدّ و دوم رباعی
که فا کلمه و لام اول و عین کلمه و لام ثانی او از یک جنس باشد چون
زلزل و قلقل بدانکه اعلال تغییر دادن حرف علت بود برای
تخفیف چون قال حذف افگندن حرف علت بود چون
قل و ابدال داشتن حرفی بجای حرفی دیگر بود چون راس
اسکان افگندن حرکت بود چون یغزو و ادغام آوردن دو
حرف متجانس بود بیکبار در تلفظ چون مدّ اصول مهموز همزه
مفرده که ساکن باشد در اسم یا در فعل روا باشد که بدل کنند بحرف
علتی که مناسب حرکت ماقبل همزه باشد و اگر متحرک باشد بدل کنند
بحرف علت مناسب حرکت ماقبل همزه اگر ماقبل همزه واو یا یای
ساکن زائده باشد بیای تغییر بدل کنند برای

بدان ایدک الله تعالی که ابنیهٔ اسما و افعال بر چهار گونه است صحیح

و مهموز و معتل و مضاعف اما صحیح آن باشد که حرفی از حروف

اصلی وی حرف علت و همزه نباشد و دو حرف صحیح وی

از یک جنس نباشد چون ضَرَبَ و بَعثَرَ و جَحمَرِش

و مهموز آن باشد که حرفی از حروف اصلی وی همزه

باشد و آن سه نوعست مهموز فا چون اَمَرَ و اَمر و مهموز عین چون

سَأَلَ و سُؤال و مهموز لام چون قَرَأَ و قِرأة و معتل آن باشد

که حرفی از حروف اصلی وی حرف علت باشد و حروف علت

سه است واو و الف و یا که مجموع وی وای باشد پس اگر حرف

علت در اول کلمه باشد معتل فا و مثال گویند چون وَعَدَ و یَسَرَ

و اگر در میان باشد معتل عین و اجوف گویند چون قال

و باع و اگر در آخر کلمه باشد معتل لام و ناقص گویند چون

دعا و رمی و اگر دو حرف علت در یک کلمه باشد

اما هر دو یکجا نباشد آن لفیف مفروق

گویند چون وَقَی و وَشَی و اگر یکجا باشد

حواشی زبده مشتمل صفحه [illegible]

[illegible]

تشدید است چون اشّ و فخّ و توش و تغسر و ...

اگر دو همزه در یک کلمه بهم آیند و همزهٔ دوم ساکن باشد واجب است

ابدال همزهٔ دوم بحرفی که مناسب حرکت همزهٔ اول باشد

برای تخفیف چون آمن و اومن و ایمانا و اگر همزهٔ دوم متحرک

باشد واجب نبود ابدال او بیا اگر ما قبل همزه مکسور باشد و خود

مکسور باشد و ... و غیر این چون جاء واجب است ... و حکم

همزهٔ مفتوح در باب ابدال حکم همزهٔ ساکن است اگر ما قبل او

مکسور یا مضموم باشد چون ... و جون و اول همزه که متحرک

باشد و ما قبل او ساکن و ... باشد حرکت همزه نقل کرده شود با ما قبل

او و همزه اگر سکون ما قبل همزه لازم نباشد و همزه را حذف کنند

برای تخفیف چون یسل و یری خاء و یری و یری و اثبات ایشان

در مثل ... حذف واجب است بخلاف قیاس و در مثل ... جائز است

بخلاف قیاس و اگرچه که در اصل ... بوده است ... دوم

بر پا نکیه الفی غیر مفتوح باشد ما قبل او مضموم آن یا واو شود چون

موقن که در اصل میقن بوده است هر واو و یای ساکن

که متصل شود بتای افتعال افتد یا شود و تا را ادغام کرده چون اتّقی

و اتّسر که در اصل اوتقی و ایتسر بوده است و در اتّعد

واو را یا کردند پس چه قریب تای افتعال قلب و در اتّصال

می کنند و کسرهٔ ما قبل بعرض زوال است بسبب

اتصال مشروط همزه و وصل پس عارض گردد و تای

افتعال را هر جا که دو واو در اول کلمه جمع شود و همزه باشد

واجب بود ابدال واو اول بهمزه چون اواصل که اصل او وواصل

مضموم باشد یا مکسور یا مفتوح باشد ابدال او بهمزه چون اجوه و اشاح

و در واو مفتوح نیز قلب آمده است در بعضی مثل احد

قیاس چون اجوه و انات الفی که ما قبل او مضموم باشد واو شود و

چون ضوب و اگر مکسور باشد یا شود چون محاریب هر واو

... خلاف قیاس برای تخفیف و اخوات او را چون
... اصل کرده شد بر اکرم اصول مستقل واو
آنکه میان یا و کسره تحقیقی یا تقدیری افتد و حرکت یا مخالف واو
باشد آن واو بیفتد چون یَعِدُ و یَجِبُ که در اصل یَوْعِدُ و یَوْجِبُ
... بعد در یَهَبُ باعتبار حرف حلق با فتحه داده
و حرف حلق برای فتحه علت مجوزه است نه موجبه پس فتحه تعیینی
لازم نباید و واو از اخوات او چون تَعِدُ و اَعِدُ و نَعِدُ نیز افتد و از مصدر
او چون عِدَة که در اصل وِعْد بوده است واو حذف کرده شد برای
تخفیف بعده عین با کسره واو دادند و عوض واو تا در آخر آوردند عِدَة شد
هر واوی که ساکن غیر مدغم باشد و ماقبل او مکسور آن واو یا گردد
برای تخفیف چون میزان که در اصل مِوْزان بوده است
و واو یُعِدُ واو را حذف کردند از جهت موافقت باب زیرا که
در حذف تخفیف زیاده است از قلب واو به یا

نشود زیرا که اصل الف یاست و این ثقلست و وجه عکس
آنست که تا سبب تخفیف و تعلیل باشد و دلالت
بر واو که در مصدر بود و در فعل او تعلیل شده باشد و ما قبل او مکسور
باشد یا شود چون قام قیاما بخلاف قاوم قواما هر واو یکه در وسط آن
ساکن باشد و بعد او الف صحیح افتد و ما قبل او مکسور باشد یا شود چون
روض و ریاض و حوض و حیاض هر واو و یا که در مستقبل باشد
آن متحرک بود و ما قبل وی ساکن باشد بسکون صحیح لازم روا
باشد که حرکت آن واو و یا را نقل کرده بما قبل دهند که موافقت
ماضی چون یقول و یبیع و مقول و مبیع و اگر حرکت مخصوص بود
آن واو و یا را بدل کنند بالف اگر آن واو و یا ملاقی ساکن نباشد
تحقیقا یا تقدیرا و لام کلمه حرف علت نباشد و زیادت مشترک
میان اسم و فعل در اول کلمه نباشد و کلمه برای تعجب نباشد
چون یقال و یباع بخلاف مقوال و اقوی و ابیض و اقول

و یا که متحرک باشد بحرکت لازم و ما قبل او مفتوح باشد نقلت

لازم و کلام از استماس [illegible] و امین باشد و بر وزن [illegible]

معتل نباشد و لام کلمه حرف علت نباشد و در معنی آن واو

و یا که تصحیح وی واجب نباشد و در آن کلمه تعلیل دیگر از جنس

وی نیفتاده باشد واجب بود ابدال آن واو و یا بالف اتفاقا تخفیف

چون قال و باع و دعا و رمی و اگر با وجود این شرائط تصحیح کنند شاذ

بود چون قوود و بییع [illegible] بخلاف عوار و عیار و در آن

[illegible] و قوی [illegible] وطوی و قوی [illegible]

نقل العین [illegible] مفتوح العین باشد ضمیر مرفوع بارز متحرک متصل

شود اگر واوی باشد نقل کنند بضم و اگر یائی باشد نقل کنند بکسر

و حرکت واو و یا نقل کنند و ما قبل دهند بعد از الت حرکت

ما قبل تا ضمه دلالت کند بر واو و کسره بر یا نزدیک حذف واو

و یا برای اجتماع ساکنین چون قلت و بعت بخلاف

ودر واو چو عداۃ و سقاۃ همزه زائده که بعد الف جمع آمده است

همزه شود چون صحائف و عجائز و رسائل بخلاف معایش و معاون

و همزه مصائب بر خلاف قیاس ست همزه واو که در طرف افتد یا در

حکم طرف و تنبیه متصل شود بکلمه چنانکه اتصال لازم نباشد چون

الف ضمیر و تای تانیث و ماقبل او مکسور باشد آن واو یا شود چون

دعی و دعیا و داعیة همزه واو که در کلمه ثالث باشد چون [illegible] گردد یا

زیاده از ان و حرکت ماقبل مخالف واو باشد یا شود چون

اغزیت و استغزیت همزه حرف علت که در آخر کلمه ساکن باشد در

حال جزم و وقف ساقط شود و علامت السکون چون لم یرم و لم یدع و

و ارم همچنانکه اجتماع ساکنین شود اگر اول حرف مده زائده یا مدغم باشد

و مده حرف علت ساکن که حرکت ماقبل موافق او باشد و

دوم مدغم فیه باشد در یک کلمه حذف نکنند و این اجتماع ساکنین

روا باشد چون دابة و تمود تحبنی در حال وقف چون [illegible]

[illegible] اگر یا و و بود این شرائط تصحیح کنند [illegible]

[illegible] باب افعال و استفعال قلب کرده شود و باعث

[illegible] ماضی او حذف کرده شود [illegible] التقاء ساکنین

[illegible] واو [illegible] چون [illegible] واو و یا که متحرک

باشد و ما قبل او ساکن حرکت بر ان واو و یا داده شود [illegible] که

[illegible] آن واو [illegible] صحیح ست چون دلو و ظبی و اگر ما قبل

واو و یا متحرک بود بضمه یا کسره ضمه و کسره بر ان واو و یا دشوار

داشته ساکن کنند برای تخفیف چون قیل و بیع و یغزوا

و یرمی هر واو و یا که بعد الف اسم فاعل افتد و در فعل او

تعلیل شده باشد بدل کرده شود بهمزه باعتبار اعلال فعل

چون قائل و بائع بخلاف عاور و صاید هر واو و یا که در طرف

افتد یا در حکم طرف نزدیک اتصال چیزیکه زائد بود و پیش

از وی الف زائد باشد همزه گردد چون کساء

اگر ما قبل ساکن باشد بسکون غیر لازم پس ادغام کنند مگر در مثل
تقتّل و تستّا عدّ چون مدّ یمدّ و عبدت و لبثت که در اصل عبدتُ
و لبثتُ بوده ست هر جا که حرکت حرف دوم واجبست ادغام هم
واجبست چون مدّ و هر جا که حرکت حرف دوم جایزست ادغام نیز
جایزست چون لم یمدّ و هر جا که حرکت حرف دوم ممتنعست ادغام نیز
ممتنعست چون مددن و در دو کلمه حرف صحیح اگر ما قبل اول ساکن باشد
چنانچه قرم مالک و یا دو همزه باشد چون قد جاء اشراطها یا اول مدّه
باشد چنانچه فی یوم و یا اول های ساکته باشد چنانچه مالیه هلک عنی
مدغم فیه باشد چنانچه ربّ بلی پس ادغام ممتنع بود و بعضی از کلمات
مضاعف قلب آمده ست چون تقضی البازی و بعضی حذف
آمده ست چون ظلت و مست بر خلاف قیاس هر جا که دو تا از اول
کلمه جمع شود روا باشد که یکی را حذف کنند برای تخفیف چون تنزّل و تناه

تمت

الحمد لله که نسخه زبده در ماه اپریل سنه [illegible] مطابق ماه جمادی الاول سنه [illegible] هجری
در مطبع منشی نول کشور باختتام رسیده از اهل پسند قدردانان گردید

همزه و اگر شده مده حذف کرده شود چون تغیر الجیش و قولی الحق وغیره
مده را حرکت واو دهند چون اخشوا الله واخشی الله و اگر دو حرف
صحیح ساکن در دو کلمه باشد اول را حرکت دهند چون اذهب الذهب
و اگر در یک کلمه باشد دوم را حرکت فتحه دهند باعتبار خفت و
از جهت آنکه اصلیست در تحریک ساکن و ضمه از جهت متابعت ماقبل
اگر ماقبل مضموم بود چون مدّ و هرجا که واو و یا بهم آیند و اول ایشان
ساکن باشد و بدل از چیزی نباشد و مجهول جمع تکسیر نباشد و کلمه از التباس
ایمن باشد واو را یا کنند و یا را در یا ادغام کنند برای تخفیف ماقبل او را کسره
دهند اگر مضموم باشد چون مرمیّ اصول مضاعف هرجا که دو حرف
صحیح از یک جنس یا از یک مخرج یا از دو مخرج متقارب بهم آیند
و کلمه ملحق برباعی نباشد و از التباس ایمن باشد و حرف دوم متحرک
باشد اگر اول ساکن بود در دوم او ادغام کنند و اگر متحرک باشد ساکن
کنند اگر ماقبل او ساکن نباشد و حرکت را نقل کرده بما قبل دهند

بسم الله الرحمن الرحیم

سؤال [illegible] چیست جواب صیغه واحد [illegible]

[illegible] نون خفیفه [illegible]

[illegible] بالتقای ساکنین [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

اگر بپرسند چیست [illegible]

اثبات فعل ماضی مجهول [illegible]

چیست [illegible] صیغه جمع مذکر [illegible]

[illegible]

شرح مائۃ عامل – محشی درسی کا ۱۰ ۱ ب ۲ – [illegible]

ہدایۃ النحو محشی – مع رسالہ عین الافادہ فی کشف [illegible]
رسالہ از مولوی عبد اللہ بلگرامی –

کافیہ محشی – خط نستعلیق مصنفہ ابن حاجب [illegible]
[illegible] مع قصیدہ دو از مصنفہ علامہ [illegible] دو رسالہ
تحقیق [illegible] کافیہ میں ایک مصنفہ ابن کمال کا اور
دوسرا مولوی عبد الرحیم کا –

ایضاً کافیہ محشی بخط نسخ بشرکت صمدیہ مع رسائل –

ایضاً کافیہ محشی – با ترجمہ و حواشی –

شرح کافیہ فارسی – منظوم مصنفہ مولوی محمد ابراہیم

شرح ملا جامی محشی – مطبوعہ قدیم یہ شرح کافیہ کی ہے
مصنفہ ملا عبد الرحمن جامی مع رسالہ تقریر حاصل و محصول
از مولوی شاہ دم احمد –

ایضاً – جلی قلم مطبوعہ جدید واضح کاغذ عمدہ
مع تقریر حاصل و محصول –

ایضاً – جلی قلم

حاشیہ جمال و حاشیہ عبد الرحمن – دونوں حاشیہ
شرح ملا جامی کے بڑے معتبر ہیں حاشیہ جمال مصنفہ
مولانا جمال و حاشیہ عبد الرحمن مصنفہ مولانا
عبد الرحمن [illegible] –

رضی شرح کافیہ – مصنفہ محمد بن حسن استرآبادی
مطبوعہ مطبع [illegible] دو جلد میں –
۱ – جلد اول تا بحث مجرورات [illegible] –
۲ – جلد ثانی – بحث [illegible] سے تا بحث
[illegible] ختم کتاب –

[illegible]

[illegible] شرح کافیہ – [illegible] دو جلد [illegible]
[illegible]

لب الالباب – مصنفہ مولوی [illegible]

تسہیل الکافیہ – شرح کافیہ [illegible]
عبد [illegible] مولوی عبد الحکیم [illegible]
حاشیہ [illegible] میں [illegible]
[illegible] ۱۳۱ [illegible] –

اصول [illegible] – مصنفہ مولوی محمد حسن [illegible]
[illegible] رسائل کا مجموعہ –

جامع الغموض – فارسی شرح مبسوط [illegible] کافیہ کی
مصنفہ مولوی عبد الغنی چار جلد میں
۱ – جلد اول – شروع کتاب سے تا بحث [illegible]
[illegible] –
۲ – جلد دوم – بحث منصوبات سے تا بحث [illegible]
۳ – جلد سوم – مبنیات سے تا [illegible] کل –
۴ – جلد چہارم – بیان میں [illegible]
معنوی کے تا ختم کتاب ہے –

	کتب منطق عربی	

مجموعہ منطق – اس مجموعہ میں چند کتب شامل ہیں
۱ رسالہ صغری ۲ – رسالہ کبری – ۳ –
ایساغوجی – ۴ – مختصر المیزان – ۵ – میزان المنطق
۶ – تہذیب – ۷ – مرقاۃ المنطق – ۸ – [illegible]
۹ – [illegible] – ۱۰ – [illegible]
۱۱ – [illegible] – ۱۲ – [illegible]

شرح تہذیب – [illegible] مصنفہ [illegible]

صیغهٔ جمع مذکر حاضر [illegible]

در اصل ... بوده [illegible] بقاعده [illegible]

[illegible] ماضی [illegible] چیست [illegible] صیغهٔ [illegible]

[illegible] التقاء ساکنین افتاد [illegible]

[illegible] چیست [illegible] صیغهٔ واحد مذکر [illegible]

[illegible] علامت [illegible]

[illegible] چیست [illegible] صیغهٔ جمع [illegible]

[illegible] الف و صل [illegible] ساکن [illegible]

[illegible] چیست [illegible] صیغهٔ جمع [illegible] الفعال [illegible]

فوائد مرتبہ ۔ از افادات حضرت مولوی عبد الحی مع شرح
... مولوی عبد الحلیم و مولانا مفتی سعد اللہ و مولانا
ابو الفتح و مولانا شیخ الاسلام ۔
ایضاً ۔ فوائد شرح قاضی کیا [illegible] مولوی
محمد اعلم [illegible] ۔
شرح الہدایہ ۔ مصنفہ مولوی محمد عبد اللہ [illegible]
[illegible] ۔
[illegible] القوال ۔ شرح الہدایہ کی ہے مصنفہ
[illegible] ہے ۔
رسالہ [illegible] ۔ مسمی بہ بحث المختلفات
یہ رسالہ قطبی [illegible] ۔
حاشیہ عبد الحکیم ۔ قطبی و میر قطبی از ملا عبد الحکیم ۔
شرح سلم ملا مبین ۔ المسمی بہ مرآۃ الشروح در [illegible]
تصورات و دیگر رسالہ تصدیقات شرح سلم ملا مبین
مصنفہ مولانا محمد مبین ۔
شرح سلم ۔ قاضی مبارک سے منہیات شرح سلم
قاضی مبارک کے مصنفہ قاضی محمد مبارک ۔
منہیات شرح سلم ۔ قاضی مبارک مصنفہ قاضی محمد مبارک
ہدایۃ الحکمۃ ۔ یہ [illegible] رسالہ مصنفہ [illegible] منطق میں
مجموعہ حاشیہ میر زاہد ملا جلال ۔ مجموعہ مولوی عبد الحی
[illegible] اس مجموعہ میں چار کتابیں ہیں ۔
۱ ۔ حاشیہ میر زاہد ۔ یہ حاشیہ مصنفہ سید محمد زاہد ہروی
کا شرح محقق ملا جلال دوانی ہے ۔
۲ ۔ ملا جلال ۔ یہ شرح [illegible] دوانی کی [illegible]
یہ تصنیفات علامہ تفتازانی سے ہے ۔

۳ ۔ التعلیق العجیب حاشیہ شرح ملا جلال کا ہے مصنفہ
مولوی عبد الحی صاحب ۔
۴ ۔ القول المحیط یہ رسالہ تحقیق جعل مولفہ و جعل بسیط
میں ہے مصنفہ مولوی عبد الحلیم ۔
حاشیہ میر زاہد ملا جلال ۔ از بحر العلوم مولانا عبد العلی
حاشیہ میر زاہد ملا جلال ۔ از مفتی ظہور اللہ ۔
حاشیہ میر زاہد ملا جلال ۔ از بحر العلوم مولانا مفتی
ظہور اللہ صاحب ۔

کتب حکمت عربی

میبذی ۔ مصنفہ حسین بن معین الدین المیبذی ۔
شرح اشارات ۔ مصنفہ نصیر الدین محقق طوسی ۔
شمس بازغہ ۔ مصنفہ ملا محمود جونپوری وہی کتاب ہے ۔

کتب ادب عربی

مقامات حریری ۔ مع ترجمہ و حواشی فارسی مصنفہ
ابو محمد القاسم بن علی الحریری [illegible] پچاس مقالوں میں
انشاء [illegible] عربی میں نادر کتاب چھپی ہے ۔
شرح حماسہ ۔ قصائد حماسہ کی شرح جدید مولوی
فیض الحسن مدرس عربی [illegible] مصنفہ [illegible]
مقامات حمیدی ۔ محشی اور [illegible] مصنفہ قاضی
ابو بکر حمید [illegible] مقالوں میں فارسی و عربی عبارت
[illegible] طبیعت دکھایا ہے ۔

کتب علم معانی و بیان عربی

مختصر المعانی ۔ مختصر شرح تلخیص مصنفہ مسعود
بن عمر معروف سعد الدین تفتازانی ۔